

دیپلماسی عمومی ابزار امپریالیسم فرهنگی آمریکا در خاورمیانه

مهسا ماه‌پیشانیان^۱

چکیده

اگرچه تلاش برای حفظ امنیت و بقای رژیم صهیونیستی، تسلط بر منابع نفتی و اقتصادی و تأمین امنیت سه، مؤلفه‌ای است که روابط ایالات متحده آمریکا با خاورمیانه را از دوران جنگ سرد تاکنون شکل داده است؛ اما به دنبال افزایش احساسات ضد آمریکایی در میان مردم منطقه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و به خصوص پس از سرنگونی حکومت‌های مستبد و حامی غرب در سال ۲۰۱۰، دیپلماسی فرهنگی به عنوان ابزاری در خدمت امپریالیسم فرهنگی آمریکا با اتخاذ راهکارهایی همانند ترویج دموکراسی غربی، تأسیس شبکه‌های رادیو و تلویزیونی و ایجاد جامعه مجازی در شبکه‌های اجتماعی برای ترویج ارزش‌های آمریکایی و جذب قلوب و اذهان مردم کشورهای اسلامی به کار گرفته شد. در حالی که گسترش هرچه بیشتر احساسات ضد آمریکایی در منطقه، عدم گرایش مردم به شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی آمریکا و انتقادات بسیار گسترده از این کشور به علت حمایت از رژیم صهیونیستی، حکومت‌های فاسد و مستبد و حضور گسترده در منطقه نشان از عدم کارایی و موفقیت دیپلماسی فرهنگی این کشور در میان مردم منطقه دارد. در همین راستا در این مقاله تلاش می‌شود تا با استفاده از چارچوب نظری امپریالیسم فرهنگی به بررسی ماهیت، مفهوم، پیشینه و عملکرد دیپلماسی فرهنگی به عنوان محور دیپلماسی عمومی آمریکا در خاورمیانه پردازیم.

کلید واژه: دیپلماسی فرهنگی، امپریالیسم فرهنگی، دیپلماسی عمومی، ترویج دموکراسی، آمریکاستیزی.

مقدمه

با تغییر مفهوم، ماهیت، نوع و ابزار قدرت در دنیای معاصر و اهمیت یافتن شیوه‌های جنگ نرم (Soft War) و نقش بسیار مهم عنصر فرهنگی در آن، دیپلماسی فرهنگی (Cultural Diplomacy) به عنوان محور دیپلماسی عمومی (Public Diplomacy) به عنوان یکی از ابزارهای جنگ نرم دول غربی و آمریکا از اهمیت بسیار زیادی برخوردار شده است. فرهنگ در کنار مذهب و قومیت یکی از عوامل بسیار مهمی است که احساس هویت فردی و جمعی را برای اعضای یک جامعه شکل می‌دهد. بنابراین اگر بر این عنصر مهم خدشه‌ای وارد شود و مورد تهاجم قرار گیرد افراد یک جامعه از نظر هویت فردی و جمعی با مشکلات اساسی روبه‌رو می‌شوند. این مشکلات هویتی می‌تواند به صورت بحران هویت، خالی شدن فرد از خود واقعی و بی‌تفاوتی نسبت به ارزش‌های مذهبی و فرهنگی نشان داده شود که همه آنها کانون امنیت و قدرت نرم یک نظام را نشانه می‌گیرند.

در جنگ نرم که بر راهکارهای فرهنگی تأکید دارد تلاش می‌شود تا برداشت ذهنی فرد از هنجارها، ارزش‌های خود و جامعه‌اش دچار تزلزل و بی‌ثباتی شده و به راحتی آماده پذیرش هر عقیده‌ای شود. به‌طورکلی در این جنگ تلاش می‌شود فرهنگ غربی به عنوان فرهنگ غالب جهانی ترویج شده و ثانیاً از رشد و نمو فرهنگ‌های اصیل و قدرتمندی همچون فرهنگ اسلامی جلوگیری شود. استحاله، براندازی و بی‌ثباتی از اهداف اصلی جنگ نرم است که دشمنان و طراحان این جنگ می‌کوشند با ابزار رسانه‌ای و تبلیغاتی در قالب دیپلماسی فرهنگی به آن دست یابند.

برهمن اساس بیش از هر زمان دیگری دیپلماسی فرهنگی به عنوان ابزاری در راستای جنگ نرم به ایفای نقش پرداخته و شیوه‌های سنتی دیپلماسی و قدرت نظامی را با محدودیت‌های اساسی روبه‌رو نموده است.

تعاریف متفاوت و گوناگونی از دیپلماسی فرهنگی وجود دارد. اما همه تعاریف دیپلماسی فرهنگی را به عنوان عرصه‌ای برای مبادله عقاید، اطلاعات، هنر و دیگر جنبه‌های فرهنگ میان مردمان کشورهای مختلف تعریف کنند. در واقع در دیپلماسی

فرهنگی تلاش می‌شود تا جنبه‌ها و ظواهر مثبت یک فرهنگ (به منظور کسب نفوذ و دستیابی به اهداف سیاست خارجی و منافع ملی) به مردمان کشورهای دیگر در قالب آثار هنری، فیلم، موسیقی و دیگر جنبه‌های فرهنگی ارائه شود (Ninkovitch, 1981).

دیپلماسی فرهنگی و دیپلماسی عمومی اگرچه دو مقوله کاملاً متمایز از یکدیگر می‌باشند اما جدا کردن آنها از یکدیگر کار بسیار پیچیده‌ای است. آنچه این دو مفهوم را بسیار به یکدیگر نزدیک و مرزهای تفاوت بین آنها را مبهم می‌سازد جایگاه و اهمیت قدرت نرم در آنها است. در حالیکه قدرت سخت با استفاده از ابزارهای نظامی و اقتصادی توانمندی فیزیکی برای اجبار طرف مقابل محسوب می‌شود، قدرت نرم بر جاذبه و اقناع تکیه دارد.

در واقع در دیپلماسی عمومی و دیپلماسی فرهنگی یک کشور تلاش می‌کند با خلق تصویر مثبت و آبرومندانه از فرهنگ خود به جذب قلوب و اذهان ملل دیگر پردازد و آنها را با اهداف امنیت ملی و سیاست خارجی خود همراه کند. حتی برخی از کشورها همانند آمریکا از این حد نیز فراتر رفته و در قالب دیپلماسی فرهنگی و دیپلماسی عمومی به تبلیغات سیاسی منفی علیه دولت هدف می‌پردازد و با ایجاد بی‌ثباتی و تزلزل فرهنگی در راستای براندازی حکومت مورد نظر خود تلاش می‌کنند (Saunders, 1999).

در مجموع می‌توان گفت دیپلماسی فرهنگی محور دیپلماسی عمومی است. آمریکا از جمله کشورهایی است که برای دیپلماسی فرهنگی سرمایه‌گذاری بسیاری کرده است. تاریخ سیاسی این کشور نشان داده که دیپلماسی فرهنگی آن کمتر از نیروی نظامی در دستیابی به منافع ملی و سیاست خارجی‌اش به ایفای نقش پرداخته است (همان).

آمریکا از دوران جنگ سرد برای مقابله با بلوک کمونیستی به دیپلماسی فرهنگی توجهی خاص داشت. بروز جنگ سرد، موجب نهادینه شدن انتقال فرهنگی به‌مثابه عنصری مهم در سیاست خارجی آمریکا شد. گروهی از پژوهشگران و دیپلمات‌های آمریکایی، پس از ۱۹۴۵ اصرار می‌ورزیدند که آمریکا در مبارزه با کمونیسم، برای به دست آوردن دل‌ها و اذهان ملل خارجه می‌باید رویکردی تهاجمی در پیش گیرد (همان). پروپاگانداي فرهنگی یکی از مؤلفه‌های اصلی دیپلماسی عمومی آمریکا بود؛

عنصری که به ترویج سبک زندگی آمریکایی، تجلیل از ارزش‌ها و راه و رسم دموکراتیک، و دفاع از سرمایه‌داری مصرفی می‌پردازد. ظهور صنایع فرهنگی فراملی و بنگاه‌های تجاری رسانه‌ای در دوره پس از جنگ جهانی اول، جریان مستمر یک‌سویه‌ای از محصولات فرهنگی را به سمت جهان سوم به راه انداخت (Richmond, 2003). این اقدامات از آنچه نام آن را قدرت نرم می‌نامد، بهره می‌گرفتند. چنانکه گفته شد، قدرت نرم به توانایی یک کشور برای جذب کردن، بر مبنای جاذبه افکار و ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود اشاره دارد. برنامه‌های دیپلماسی عمومی آمریکا اساساً ایده رؤیای آمریکا را در مقابل جهان متروک و غم‌افزای کمونیسم شوروی تبلیغ می‌کرد. فیلم‌های هالیوودی، موسیقی، و دیگر کالاهای فرهنگی تولیدانبوه‌شده، ابزارهای دیگری برای چنین کاری بودند. دولت آمریکا همواره «با مذاکرات تجاری و از میان برداشتن موانع تجارت» از صدور فیلم‌های هالیوودی حمایت کرده است. بنابراین می‌توان گفت صنعت فیلم در حفاظت از کسب داخلی و جهانی خود، «حمایت و کمک درخور توجهی از دولت آمریکا دریافت می‌کند» (همان).

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با ارزیابی اسلام به منزله یک خطر، تهدید و یا چالش، از سوی سیاستمداران ایالات متحده آمریکا و تقسیم‌بندی گروه‌ها و نیروهای اسلامی به طیف‌های رادیکال، میانه‌رو، اصلاح‌طلب، سیاسی، غیرسیاسی، نگرش‌ها و رویکردهای متفاوتی از جانب این کشور نسبت به دیپلماسی فرهنگی با تمرکز بر جهان اسلام اتخاذ شد (همان). در واقع می‌توان گفت پس از حمله آمریکا به افغانستان و عراق و قدرت‌یابی رسمی شیعیان در این دو کشور و همچنین همجواری این دو با ایران شیعی، که نفوذ منطقه‌ای آن در حال افزایش است، موجب شده تا این سیاست‌ها ابعاد تازه‌ای به خود گیرد. قوت یافتن مباحثی همچون هلال شیعی و احتمال سهم‌خواهی بیشتر شیعیان از قدرت سیاسی و اقتصادی، دور تازه‌ای از مناسبات میان آمریکا و جهان اسلام را رقم زد (Council on Foreign Relations, 2003).

این در حالی است که احساس عدم اطمینان و تهدید میان دو طیف یاد شده، وجهی دوسویه دارد. به عبارت دیگر همان‌طور که آمریکا در چهار مقوله عمده از جمله:

تروریسم، افزایش احساسات ضدآمریکایی، تلقی از اسلام به عنوان مانعی برای گسترش دموکراسی، و قدرت‌یابی شیعیان در خاورمیانه، احساس تهدید از جانب اسلام دارد، جهان اسلام نیز مجموعه اقدامات آمریکا را خطری می‌داند که از یک‌سو ماهیت اسلام و از سوی دیگر منافع جهان اسلام را نشانه رفته است.

برهمن اساس روابط آمریکا با اعراب و مسلمانان خاورمیانه به‌خصوص از زمان حملات یازده سپتامبر در سطوح دولتی و مردمی با تنش‌هایی مواجه شده است، به‌گونه‌ای که برخی دولت‌ها و گروه‌های شبه‌ملی منطقه آشکارا با ایالات متحده دشمن هستند، با سیاست‌های آن در طیفی گسترده مخالفت می‌کنند و به‌دنبال آسیب‌رساندن به منافع آن در منطقه و جهان هستند. دولت‌های دوست آمریکا نیز به دنبال انقلاب‌های مردم منطقه سرنگون شدند و این کشور برای حفظ منافع خود با چالش‌های اساسی در خاورمیانه روبه‌رو شده است. علاوه‌براین نظرسنجی‌های افکار عمومی نشان داده‌اند که نگرش‌های منفی نسبت به ایالات متحده در بسیاری از کشورهای جهان و به‌ویژه جهان اسلام پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و به‌خصوص پس از شکل گرفتن انقلاب‌های عربی در سال ۲۰۱۰ رشد زیادی داشته است. برای مثال در نظرسنجی که در سال ۲۰۰۳ از مردم خاورمیانه صورت پذیرفت تنها یک‌درصد از مردم اردن و فلسطین دید خوبی نسبت به ایالات متحده داشتند. این رقم در مورد دیگر کشورهای خاورمیانه زیر ۳۰ درصد بود (Gentzkow, Shapiro, 2004). همچنین در بررسی تطبیقی از سوی مؤسسه نظرسنجی گالوپ از سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۵ از میان هفت کشور عربستان سعودی، اردن، مراکش، ایران، ترکیه، پاکستان و لبنان به‌استثنای ایران و پاکستان دید نامساعد نسبت به ایالات متحده در میان مردمان این کشورها افزایش یافته است (Gallup World Poll, 2006).

همچنین در نظرسنجی صورت‌گرفته از سوی مؤسسه "زاگی ایترنشنال" (Zogby International) در مارس ۲۰۰۸ از شهروندان کشورهای مصر، اردن، لبنان، مراکش، عربستان سعودی و امارات عربی متحده، ۸۳ درصد از پاسخ‌دهندگان نظری منفی نسبت به ایالات متحده داشتند و ۷۰ درصد بیان کردند که هیچ اعتمادی به این کشور ندارند (Telhami, 2008). پس از وقوع انقلاب‌های عربی در منطقه و سرنگونی حکومت‌های

فاسد نگرش منفی نسبت به سیاست‌های آمریکا در منطقه افزایش یافت؛ به‌گونه‌ای که بر اساس آخرین نظرسنجی صورت گرفته به وسیله مؤسسه پیو بسیاری از مردم کشورهای مسلمان منطقه به خصوص در ترکیه، اندونزی و اردن دید منفی نسبت به سیاست‌های اوپاما دارند. بر اساس نتایج این نظرسنجی ۸۵ درصد از مردم کشورهای مصر، اندونزی، لبنان، پاکستان، اردن و ترکیه از سیاست‌های آمریکا در منطقه احساس تنفر می‌کنند. یکجانبه‌گرایی، همکاری با دولت‌های مستبد به‌رغم مطرح کردن شعار حمایت از دموکراسی، حمایت از رژیم صهیونیستی، ترس از تهدیدات نظامی آمریکا از مهم‌ترین عوامل افزایش نگرش منفی در میان مردم منطقه نسبت به سیاست‌های این کشور است (Pew Research Center's Global Attitudes, 2011).

دولت ایالات متحده نیز در واکنش به این موضوع، برنامه‌هایی را در زمینه ترویج دموکراسی در قالب دیپلماسی عمومی و فرهنگی برای مقابله با چنین نگرشی به اجرا درآورده است. در واقع می‌توان گفت پس از حادثه ۱۱ سپتامبر که منجر به حمله آمریکا به عراق و افغانستان و افزایش حس آمریکاستیزی در میان کشورهای اسلامی شد؛ دیپلماسی فرهنگی این کشور بیشتر بر کشورهای اسلامی خاورمیانه تمرکز یافت. در این مفهوم دیپلماسی فرهنگی آمریکا چیزی بیشتر از تبلیغات سیاسی برای مثبت نشان دادن فرهنگ و ایدئال‌های خود به منظور جذب قلوب و اذهان مسلمانان نبود (Feigenbaum, 2001). در همین راستا صنعت رسانه، فیلم، موسیقی و شبکه‌های تلویزیونی در آمریکا با حکومت این کشور در این راستا گام برداشتند. در کل می‌توان گفت دیپلماسی فرهنگی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در کشورهای اسلامی شامل محورهای ذیل است:

اقدامات دیپلمات‌های این کشور در عرصه فرهنگی؛

شکل دادن به محتوای تولیدات رسانه‌ای به منظور تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی (در این روش گاه از راهکارهای دیپلماسی عمومی نیز استفاده می‌شود)؛
تلاش‌های بلندمدت برای موافق کردن ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی کشورهای مختلف به خصوص کشورهای اسلامی با هنجارها و فرهنگ‌های آمریکایی؛

مداخله در روابط فرهنگی داخلی کشورها و تلاش برای نفوذ در بسترهای فرهنگی آنها به منظور دست یافتن به اهداف سیاسی (همان).

آمریکا برای دستیابی به اهداف مذکور فعالیت‌های دیپلماسی فرهنگی خود در کشورهای اسلامی را بر ایجاد شبکه‌های ماهواره‌ای، پخش برنامه‌های رادیو و تلویزیونی، مبادلات فرهنگی، آموزش شیوه‌های نوین فعالیت سیاسی در عرصه شبکه‌های اجتماعی مجازی، برگزاری دوره‌های آموزش زبان انگلیسی، اعزام دانشجوی و... متمرکز کرده است (همان).

با توجه به اهمیت یافتن و برجسته شدن خطوط جنگ نرم آمریکا ضد کشورهای اسلامی و جایگاه بسیار مهم دیپلماسی فرهنگی در این مقوله، مقاله حاضر می‌کوشد تا به بررسی مفهوم، ابعاد، سابقه، روش‌ها و راهکارهای دیپلماسی فرهنگی آمریکا در کشورهای اسلامی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بپردازد. در همین راستا درصدد پاسخگویی به این سؤال اصلی است که چرا ایالات متحده آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برای نفوذ در کشورهای اسلامی خاورمیانه بر دیپلماسی فرهنگی تمرکز کرد؟

فرضیه اصلی: به دنبال افزایش موج آمریکاستیزی در کشورهای اسلامی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و به خصوص در دوران باراک اوباما، آمریکا با تبلیغ سیاسی برای مثبت نشان دادن فرهنگ و ایدئال‌های خود درصدد ایجاد تغییر، تزلزل و بی‌ثباتی در برداشت ذهنی مردم کشورهای اسلامی از فرهنگ خود به منظور جذب قلوب و اذهان آنان برای دستیابی به اهداف سیاسی خود در خاورمیانه است.

دیپلماسی عمومی و فرهنگی آمریکا: نمایی از امپریالیسم فرهنگی

در دنیای کنونی دستگاه دیپلماسی عمومی و فرهنگی آمریکا با بهره‌گیری از شبکه‌های جهانی رسانه‌ای، ماهواره‌ای و تکنولوژی‌های سایبر قادر است ارزش‌ها، هنجارها و سبک زندگی مورد نظر خود را به جهانیان القا نموده و در راستای براندازی حکومت‌های مورد نظر خود تلاش نماید. بنابراین می‌توان گفت امروزه دیپلماسی عمومی و فرهنگی به عنوان ابزاری در خدمت امپریالیسم فرهنگی (Cultural Imperialism) آمریکا به کار می‌رود (همان).

امپریالیسم فرهنگی، نشان دهنده نوعی نفوذ اجتماعی است که از طریق آن کشوری، اساس، تصورات، ارزش‌ها، معلومات و هنجارهای رفتاری و نیز روش‌های زندگی خود را به کشورهای دیگر تحمیل می‌کند. امپریالیسم فرهنگی دربرگیرنده اشکال متفاوتی همچون امپریالیسم خبری، رسانه‌ای، اطلاعاتی و سایبری است (Fraster, 2003).

امروزه آمریکا می‌کوشد در چارچوب شیوه‌های متفاوتی همچون دیپلماسی عمومی و فرهنگی ارزش‌ها، سبک‌زندگی و ایدئولوژی‌های مورد نظر خود را به کشورهای مورد نظرش انتقال دهد. در واقع می‌توان گفت آمریکا توانسته با استفاده از شبکه‌های جهانی رسانه‌ای و ماهواره‌ای به زندگی روزمره همه مردم جهان نفوذ کند. بر همین اساس است که امروزه بیشتر امپریالیسم فرهنگی به معنای گسترش سلطه و هژمونی جهانی فرهنگ آمریکا با هدف فرسایش و محو سنت‌ها و ارزش‌های ملی و محلی ملت‌های جهان و ظهور ارزش‌های فرهنگی آمریکایی تعریف می‌شود (همان). این کشور می‌کوشد با ابزارهای گوناگونی از جمله دیپلماسی فرهنگی اهداف امپریالیستی خود را عملی سازد. دیپلماسی فرهنگی که امروزه در خدمت امپریالیسم فرهنگی قرار گرفته یکی از قلمروهای دیپلماسی است که با ایجاد، توسعه و حفظ روابط با دولت‌های خارجی به وسیله روش‌های مبتنی بر فرهنگ، آموزش و هنر مرتبط است. دیپلماسی فرهنگی یکی از فرایندهای فعال در سطح بین‌المللی است که نهادهای ملی، سیستم‌های ارزشی و هنجاری و شخصیت فرهنگی یک کشور از طریق آن در قالب روابط یک‌جانبه یا چندجانبه به کشورهای دیگر ارائه می‌شود (Ninkovitch, 1981).

اگر چنین مفهومی از دیپلماسی فرهنگی را بپذیریم این مقوله دربرگیرنده ارکانی همانند اقدامات دیپلمات‌ها در فضای فرهنگی، شکل دادن به برنامه‌های رسانه‌ای برای نفوذ بر افکار عمومی، تلاش‌های بلندمدت برای هماهنگ کردن ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی نامتجانس در میان کشورهای مختلف به منظور ایجاد نتایج سیاسی مورد نظر می‌باشد (Richmond, 2003).

همان‌گونه که اشاره کردیم دیپلماسی فرهنگی محور دیپلماسی عمومی است. دیپلماسی عمومی که به شیوه‌های متفاوتی تعریف شده و در مفهومی وسیع، برای

توضیح روش‌های حکومتی جهت هدایت سیاست خارجی و تأمین منافع ملی از طریق ارتباط مستقیم با مردم یک کشور خارجی به کار می‌رود. فعالیت‌های دیپلماسی عمومی اشاعه اطلاعات در میان مردم کشورهای خارجی از مجرای تبلیغات، دیپلماسی فرهنگی، رسانه‌ها، اینترنت، کتابخانه‌ها و برنامه‌های مبادله اطلاعات و دانش را شامل می‌شود. بی‌طرفانه‌ترین تعریف دیپلماسی عمومی، آن‌را این‌گونه تعریف می‌کند:

فرایندی دولتی از برقراری ارتباط با مردمان خارج در راستای ایجاد فهمی از ایده‌ها و آرمان‌ها، نهادها و فرهنگ، و نیز اهداف سیاسی و خط‌مشی‌های ملت خود (Tuch, 1990: 8).

کمیسیون مشورتی دیپلماسی عمومی آمریکا، (The U.S. Advisory Commission on Public Diplomacy) که کنگره آمریکا در سال ۱۹۴۸ آن‌را تأسیس کرده است، تصریح می‌کند: هدف اصلی دیپلماسی عمومی "ترویج سیاست‌ها" است (United States Advisory Commission on Public Diplomacy, 2005). این کمیسیون، دیپلماسی عمومی را چنین تعریف می‌کند:

فرایند اطلاع‌رسانی، تعامل و تأثیرگذاری بر مردمان کشورهای خارجی؛ به گونه‌ای که مردم آن کشورها در نتیجه این فعالیت‌ها، حکومت‌های خود را ترغیب کنند تا از سیاست‌های کلیدی آمریکا حمایت کنند (همان).

در مواردی، مانند آنچه در مورد کوبا (و جمهوری اسلامی ایران) وجود دارد، هدف دیپلماسی عمومی آمریکا از این فراتر رفته، درباره حکومت‌های متخاصم به تغییر حکومت معطوف می‌شود (Gilboa, 2006).

کریستوفر راس، (Christopher Ross) مشاور ارشد معاون وزیر امور خارجه در مسائل دیپلماسی عمومی و سفیر سابق آمریکا در سوریه و الجزایر، دیپلماسی عمومی را شبیه اقدامات دیپلماتیک می‌بیند؛ با این تفاوت که تنها دو طرف آن فرق می‌کنند. درحالی‌که دیپلماسی سنتی دربرگیرنده "تبادل" میان نمایندگان دو حکومت است، دیپلماسی عمومی شامل پیشبرد منافع ملی یک کشور از طریق تعامل با طرف‌های غیردولتی در دیگر کشورهاست. رأس بر آن است که دیپلماسی عمومی برخلاف "تبلیغات سیاسی" (Propaganda) مشتمل بر "فریب‌کاری برای در دست گرفتن افکار و رفتار مردم" نیست (Hess & Kalb, 2003: 224). او همچنین ادعا می‌کند که دیپلماسی عمومی درباره گفتن حقیقت است، حال‌آنکه تبلیغات سیاسی درجاتی از دروغ‌پراکنی را در خود دارد.

همچنین جو دافی، (Joe Duffey) رئیس پیشین "اژانس اطلاعاتی ایالات متحده" (United States Information Agency (USIA)) پیش از ادغام این سازمان در وزارت خارجه در سال ۱۹۹۹، با این استدلال که بار معنایی منفی تبلیغات سیاسی در همه زمان‌ها و مکان‌ها عمومیت نداشته است، می‌گوید:

دیپلماسی عمومی مشتمل بر تعامل با شهروندان دیگر کشورهاست. وی اصرار می‌ورزد که مهم‌ترین وجه دیپلماسی عمومی «تلاش آن برای دور زدن سران، دیپلمات‌ها و سخن‌گویان رسمی کشورها و در مواردی مطبوعات با هدف گفت‌وگوی مستقیم با مردم دیگر کشورها و ارائه تفسیر و توضیحی از ارزش‌ها و سیاست‌های آمریکا» می‌باشد (همان: ۲۲۵).

نای (Joseph S. Nye) دیپلماسی عمومی را ابزار "قدرت نرم" (Soft Power) قدرتی اقناعی مبتنی بر جاذبه‌های خود که برای جلب موافقت عمومی طراحی شده است - می‌بیند (Nye, 2004: 5). به‌باور وی، قدرت نرم آمریکا «توانایی این کشور برای جذب دیگران با مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های آمریکا و ارزش‌هایی که اساس این سیاست‌ها هستند» می‌باشد (همان: ۳). بر این اساس، قدرت نرم تنها «به‌دلیل مقبولیتی گذرا اهمیت ندارد؛ بلکه ابزاری است برای رسیدن به نتایجی که آمریکا خواستار آن است» (همان).

در واقع می‌توان گفت دیپلماسی عمومی آمریکا دربرگیرنده تلاش‌هایی برای رابطه مستقیم با شهروندان، رهبران غیرنظامی، نخبگان، روزنامه‌نگاران و رهبران فکری یک جامعه خارجی است. ابزار این نوع دیپلماسی نیز شامل ارتباطات متقابل مردم یک کشور خارجی با ایالات متحده آمریکا، برنامه‌های کارشناسی، دیپلماسی فرهنگی، کتاب‌ها و مقالات، رادیو و تلویزیون، تبلیغات و فیلم‌ها و در دوران کنونی اینترنت و فضای سایبر می‌شود.

کتی فیتزپاتریک (Kathy R. Fitzpatrick) می‌گوید: مفهوم‌پردازی دیپلماسی عمومی به‌مثابه قدرت نرم، از منظر اخلاقی نقایصی دارد (Fitzpatrick, 2006: 1). بر همین اساس می‌توان گفت سیاست‌های فرهنگی آمریکا (به‌منزله ابزار دیپلماسی عمومی) ناشی از پیش‌فرض‌های هژمونیک‌اند که برخی منتقدان آنرا در حد "امپریالیسم فرهنگی" (Cultural Imperialism) می‌دانند (Mirrlees, 2006).

امپریالیسم آمریکا در دنیای پس از جنگ سرد نقابی فرهنگی به چهره زده و با عناوین جدیدی همچون امپریالیسم نو (Neo-colonialism)، امپریالیسم نرم (soft

imperialism) و امپریالیسم اقتصادی (Economic imperialism) نامبردار شده است. در سال‌های اخیر نیز امپریالیسم فرهنگی شامل امپریالیسم رسانه‌ای (Media imperialism)، امپریالیسم ساختاری (structural imperialism)، امپریالیسم ایدئولوژیکی (ideological imperialism)، امپریالیسم ارتباطی (communication imperialism)، وابستگی فرهنگی (cultural dependency) و امپریالیسم سایبری (Cyber imperialism) می‌شود (White, 2001). اگرچه این تئوری‌ها هرکدام به روشی امپریالیسم فرهنگی را توضیح می‌دهند اما ارائه تعریفی مشخص از این مفهوم کار بسیار پیچیده و مشکلی است. با این وجود در سال ۱۹۷۶ هربرت شیلر (Herbert Schiller) در اثر خود به نام "ارتباطات و سلطه فرهنگی" (Communication and Cultural Domination)، امپریالیسم فرهنگی را به عنوان روش و شیوه اصلی شرکت‌های چندملیتی و بنگاه‌های اقتصادی سرمایه‌داری که شبکه‌های رسانه‌ای را نیز در برمی‌گیرد برای توسعه تسلط و نفوذ فرهنگی خود به کشورهای در حال توسعه تعریف کرد (Shiller, 1976).

اگرچه شیلر خود بیشتر بر جنبه‌های ارتباطاتی امپریالیسم فرهنگی تأکید دارد اما تئوری وی برای توضیح این مقوله در زمینه‌هایی دیگر همچون روابط بین‌الملل، آموزش، تاریخ و ورزش نیز کاربرد دارد. شیلر تأکید دارد که امپریالیسم رسانه‌ای - فرهنگی به عنوان زیرمجموعه‌ای از سیستم کلی امپریالیسم جهانی است (همان). از نظر وی، وسایل ارتباط جمعی، بنگاه‌های عامل برای بسط سلطه فرهنگی و در نتیجه تحقق امپریالیسم فرهنگی است (shiller, 1969).

شیلر تأکید دارد که امروزه بر خلاف برخی از نظریات در مورد پایان امپریالیسم فرهنگی قرن نوزدهم، یک مجتمع صنعتی - الکترونیکی مهاجم و نیرومند، به‌ویژه در آمریکا، مشغول کار است تا نظام اجتماعی و اقتصادی سرمایه‌داری را از هر نظر، به ویژه از لحاظ ایدئولوژیک گسترش دهد. از نظر وی تصاحب یک عصر از طریق رسانه‌های اطلاعاتی و ارتباطی، در واقع تصاحب یک امپراتوری است. در این میان، وسایل ارتباط جمعی که در خدمت و دسترسی امپراتوری‌ها در زمان گذشته نبوده است، امروزه به شکلی دوجانبه به کنترل‌کنندگان کنونی خود خدمت می‌کند و کمک ارتباطات

جمعی برای افزایش شور عمومی مورد نیاز برای پذیرش نقش برتر جهانی امپراتوری آمریکا، در ابعاد مختلفی صورت می‌گیرد (همان).

در کل در مورد امپریالیسم فرهنگی باید گفت پس از پایان یافتن جنگ جهانی دوم توضیح موضوعات مرتبط با نفوذ فرهنگی آمریکا از پارادایم‌های ارتباطی و تئوری‌های توسعه خارج و در قالب تئوری‌های وابستگی مطرح شد. (Mohammadi, 1997- Sreberny). بر اساس این تئوری، وابستگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ملت‌های در حال توسعه به هژمونی فرهنگی غرب و آمریکا به توسعه ارزش‌های سرمایه‌دارانه کمک می‌کند. در واقع بر اساس این تئوری محصولات رسانه‌ای فراملی که در متن جامعه سرمایه‌داری تولید می‌شود بر مخاطبان دارای تأثیرات اساسی بوده و آنها را به مصرف‌کنندگان منفعل فرهنگی تبدیل می‌کند (Rauth, 1988).

همان‌گونه که اشاره شد شیلر به عنوان یکی از نظریه‌پردازان اصلی امپریالیسم فرهنگی معتقد بود شبکه‌های رسانه‌ای فراملی و صنایع ارتباطی به عنوان حامی ایدئولوژیکی زیرساخت‌های اطلاعاتی سرمایه‌داری جهانی و کارگزاری برای تشویق، حمایت و بسط سیستم مدرن جهانی عمل می‌کنند. به اعتقاد وی محصولات و صنایع فرهنگی می‌تواند تأثیرات منفی بسیاری همانند از خودبیگانگی، یکسان‌سازی، انطباق و سلطه فرهنگی ایجاد کند و سبب خلق نیازهای نادرست فرهنگی شود (Shiller, 1976). بنابراین می‌توان گفت بر اساس تئوری وابستگی، امپریالیسم فرهنگی بیشترین فشار خود را بر یک جامعه وابسته وارد می‌آورد تا فرهنگ، ارزش‌ها و سبک زندگی غرب و آمریکا را اتخاذ کند (Torlinson, 1991: 125). در این تئوری رسانه‌های سنتی و نوین نقش کلیدی برای انتقال فرهنگ مسلط به جوامع در حال توسعه ایفا می‌کنند.

در واقع تئوری‌های وابستگی تأکید دارند که در امپریالیسم فرهنگی سازمان‌های رسانه‌ای مسلط روش تفسیر مردم از فرهنگ ملی و بومی خود را تعیین می‌کنند. این دیدگاه که مفروض اصلی امپریالیسم فرهنگی است تأکید دارد که قدرت‌های غربی و آمریکا با چنین روشی مردم کشورهای در حال توسعه را به مصرف‌کنندگان منفعل محصولات فرهنگی خود که برای تعمیق سلطه فرهنگی و دستیابی به اهداف سیاسی طراحی و تولید شده‌اند مبدل می‌سازد (White, 2001).

بر اساس مفروضات این نظریه نفوذ فرهنگ غرب و آمریکا به سراسر جهان نه به علت محبوبیت و کیفیت آن بلکه به علت پول و قدرت آنها است.

به‌رغم اینکه قدرت‌های استعماری در اواخر قرن نوزدهم کماکان از سرکوب و تحمیل برای محو یا تحت انقیاد درآوردن فرهنگ‌های بومی استفاده می‌کردند، رویکرد تازه این عصر جدید امپراتوری استفاده از وسایل کمتری‌رحمانه برای انتقال فرهنگ بود. پیشرفت‌های تکنولوژیک و آموزش رسمی، بسیاری از مردم بومی را به سبک زندگی و اندیشیدن اروپایی جذب کرده است (Lansford, 2007). در نتیجه، می‌توان گفت امپریالیسم فرهنگی با شروع این دوره به اشکال واضح‌تر تهدید، ابزارهای اقناعی را نیز برای گسترش سلطه خود افزود و با کمک شیوه‌های دیپلماسی فرهنگی در راستای براندازی نرم رقیبان آمریکا عمل می‌کند.

نگاهی به پیشینه دیپلماسی فرهنگی آمریکا

همان‌گونه که اشاره کردیم دیپلماسی عمومی تلاش‌هایی است که ایالات متحده آمریکا برای نفوذ، مذاکره و شکل دادن به اذهان مخاطبان غیردولتی در سطح جهانی با هدف دستیابی به اهداف سیاست خارجی خود انجام می‌دهد. برنامه‌های اطلاع‌رسانی بین‌المللی، برنامه‌های تبادل آموزشی و فرهنگی و پخش برنامه‌های غیرنظامی در سطح بین‌المللی سه جزء بسیار مهم دیپلماسی عمومی آمریکا محسوب می‌شوند. کاربرد چنین مفهومی برای دیپلماسی عمومی طیف وسیعی از اقدامات آمریکا برای مبادله فرهنگی، پخش برنامه‌های رادیو و تلویزیونی و تشویق دموکراسی را به عنوان شیوه‌های دیپلماسی عمومی دربرمی‌گیرد.

به‌طور تاریخی دیپلماسی فرهنگی بخشی از دیپلماسی عمومی محسوب می‌شود که در راستای اهداف سیاست خارجی یک کشور تدوین شده است. دیپلماسی فرهنگی از دیرباز مورد توجه آمریکا بوده است اما اهمیت این موضوع پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تعریف پدیده تروریسم به عنوان یک مقوله فرهنگی افزایش یافت. به گونه‌ای که در حال حاضر بیشترین بودجه دستگاه دیپلماسی آمریکا بر برنامه‌های رادیو و تلویزیونی، آموزش، فرهنگ و هنر سرمایه‌گذاری می‌شود (همان). البته توجه به اهمیت فرهنگ در دستگاه

دیپلماسی از زمان جنگ سرد در آمریکا افزایش یافت. زیرا بلوک کمونیستی از منظر سیاستمداران آمریکایی تنها یک تهدید نظامی یا دیپلماتیک نبود بلکه چالشی اساسی برای هنجار، ارزش‌ها و سبک‌زندگی آمریکا محسوب می‌شد. برهمن مینا در دوران جنگ سرد دستگاه دیپلماسی عمومی آمریکا می‌کوشید فرهنگ و ارزش‌های مورد نظر خود را از طریق مبادلات فرهنگی همانند کتاب، داستان، روزنامه‌نگاری و حتی موسیقی پاپ به جهانیان انتقال دهد (Saunders, 1999). پس از جنگ سرد نیز همچنان دستگاه دیپلماسی فرهنگی آمریکا می‌کوشد ارزش‌ها، فرهنگ و سبک زندگی آمریکایی را در قالب فیلم، موسیقی و صنایع بزرگ رسانه‌ای به جهانیان انتقال دهد. برهمن اساس می‌توان گفت در حال حاضر دیپلماسی فرهنگی آمریکا دربرگیرنده تمامی روش‌هایی است که فرهنگ و سبک زندگی آمریکایی را به سراسر جهان انتقال می‌دهد، برهمن اساس می‌توان آن را جزیی از دیپلماسی عمومی دانست (Wrigh, Alkamen: 2005).

دستگاه دیپلماسی فرهنگی آمریکا با آغاز جنگ سرد فعالیت اصلی خود را آغاز کرد. در این سال اداره اطلاعات و امور فرهنگی وزارت امور خارجه (State Department's Office of Information and Cultural Affairs) در حدود ۷۶ پایگاه را در سراسر جهان به‌وجود آورد که هر کدام در قالب خبر، کتاب و فیلم اخبار این کشور را به سراسر جهان انتقال می‌دادند (Richmond, 2003). در راستای همین تلاش‌ها بود که در سال ۱۹۴۲، شبکه صدای آمریکا راه‌اندازی شد که به منظور انتقال ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی آمریکا در هفته ۳۶ ساعت برنامه به ۲۴ زبان تولید و آن را در قالب موسیقی و اخبار به سراسر جهان انتقال می‌داد (Cumming, 2003).

تا اینکه در سال ۱۹۵۳ تلاش‌هایی که در راستای دیپلماسی فرهنگی آمریکا به وسیله وزارت امور خارجه و دیگر نهادهای دولتی این کشور انجام می‌شد در قالب آژانس اطلاعات آمریکا (U.S Information Agency) متمرکز شد. البته تا سال ۱۹۷۸ همچنان مبادلات امور فرهنگی به وسیله وزارت امور خارجه آمریکا انجام می‌شد. به‌طور کلی می‌توان دیپلماسی فرهنگی آمریکا در دوران جنگ سرد را در قالب محورهای زیر تقسیم‌بندی کرد:

برنامه‌های مبادله فرهنگی؛ برنامه مبادلات فرهنگی تا سال ۱۹۷۸ به وسیله وزارت امور

خارجه این کشور و پس از آن به وسیله آژانس اطلاعات آمریکا اداره می‌شد، هنرمندان، فیلم‌سازان، نویسندگان و افرادی که در زمینه هنری فعالیت داشتند در قالب این برنامه به وسیله وزارت امور خارجه این کشور به کشورهای دیگر فرستاده می‌شدند.

کتابخانه‌ها و مراکز مطالعاتی آمریکا؛ در قالب این برنامه که به وسیله آژانس اطلاعات آمریکا حمایت مالی می‌شد فیلم‌ها، سخنرانی‌ها، مذاکرات و کنفرانس‌هایی مرتبط با فرهنگ آمریکا به زبان انگلیسی برگزار می‌شد.

پخش برنامه‌های رادیویی؛ با حمایت آژانس اطلاعات آمریکا برنامه‌های رادیویی در قالب رادیو صدای آمریکا، رادیو آزادی و رادیو اروپای آزاد مرتبط با هنجارها و هنجارهای آمریکایی به کشورهای مختلف جهان پخش می‌شد.

مبادله دانشجویان، کارشناسان و شهروندان؛ این برنامه که تا سال ۱۹۷۸ تحت نظارت وزارت امور خارجه آمریکا قرار داشت ترتیباتی ارائه می‌داد تا کارشناسان، دانشجویان و شهروندان معمولی از کشورهای مختلف جهان به آمریکا سفر کنند. این امکان به طور متقابل برای شهروندان، کارشناسان و دانشجویان آمریکایی نیز فراهم می‌شد. به گونه‌ای که در این مدت در حدود ۳۵۰ هزار نفر از این افراد به آمریکا سفر نموده و در مقابل نیز ۱۰۰ هزار نفر از آمریکا به کشورهای دیگر اعزام شدند (همان).

البته لازم به ذکر است که تمام اقداماتی که در راستای دیپلماسی فرهنگی آمریکا انجام می‌شد مورد حمایت سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) بود. در واقع در طول جنگ سرد، سیا خانه دوم دیپلماسی فرهنگی آمریکا محسوب می‌شد که تبلیغات سیاسی در قالب مبادلات فرهنگی ضد بلوک کمونیستی به وسیله این نهاد طراحی می‌شد. در طول جنگ سرد جاسوسان آمریکایی به اسم دیپلماسی فرهنگی در مقابل بلوک کمونیستی فعالیت نمودند. بر این اساس جنگ سرد را می‌توان به عنوان عرصه درگیری اذهان انسانی که از سلاح‌های فرهنگی همانند روزنامه‌ها، کتاب‌ها، کنفرانس‌ها، سمینارها، کنسرت‌ها، بورسیه‌ها و نمایش‌های هنری انباشته شده بود تعریف کرد (Schultz, 1997).

در کل می‌توان گفت مهم‌ترین پیامد دیپلماسی فرهنگی آمریکا در دوران جنگ سرد آن بود که نخبگان بلوک شرق به نارسایی و عدم عقلانیت سیاسی سیستم شوروی پی

برده و در نهایت زمینه‌های داخلی فروپاشی و افول ساختار سیاسی این کشور را از درون فراهم کردند (همان).

پس از جنگ سرد و وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دستگاه دیپلماسی عمومی آمریکا با تمرکز بر جهان اسلام فعالیت‌های خود در قالب ترویج دموکراسی را سرعت بخشید. برخی ناظران بر بی‌تجربگی دولت [بوش] در اجرای دیپلماسی عمومی تأکید کردند، زیرا دولت آمریکا بلافاصله پس از ۱۱ سپتامبر، واکنش خود را «عملیات جنگ صلیبی پایدار» (Operation Enduring Grusade) نامید؛ عنوانی که به اعتقاد کارشناسان، از نگاه مسلمانان، تحریک‌آمیز تلقی می‌شد.

در چهار سال بعد، دولت بوش اقدامات فراوانی برای بهبود تأثیرگذاری دیپلماسی عمومی خود اتخاذ کرد؛ برای مثال در نوامبر ۲۰۰۱، دو ماه پس از حملات تروریستی، دولت بوش مرکز اطلاع‌رسانی ائتلاف (C) Coalition Information Center (IC) را تأسیس کرده و مقر آن را در «ساختمان قدیمی اداره اجرایی»^۱ قرار داد. ICI که از سوی دولت آمریکا به عنوان دیپلماسی عمومی تبلیغ می‌شد، به هماهنگی کنفرانس‌های خبری و موضوعات محوری مورد نظر دولت آمریکا اقدام کرده و آنها را به سرعت و در تمام شبانه‌روز در سراسر جهان پخش می‌کرد. مدتی بعد، رئیس جمهور طی دستورالعملی «اداره ارتباطات جهانی» (Office of Global Communications) را تأسیس کرد که جایگزین CIC و مأموریت اصلی آن «هماهنگی ارتباطات راهبردی با مخاطبین جهانی» تعیین شد (New White House Office Coordinates Global Communications, 2003).

همچنین «کاندولیزا رایس»، مشاور وقت امنیت ملی آمریکا، در سپتامبر ۲۰۰۲ کمیته هماهنگی سیاستگذاری ارتباطات راهبردی (Strategic Communication Policy) را تأسیس کرد که مأموریت آن هماهنگی فعالیت‌های میان سازمانی، توسعه و بسط پیام کاخ سفید و تبلیغ آن در خارج بود.

در ژوئیه ۲۰۰۴ نیز رئیس جمهور دستور داد «کمیته هماهنگی سیاستگذاری ارتباطات

۱. Old Executive Office Building: یا ساختمان ستاد اجرایی آیزنهاور (EEOB). دفتر اداری و ستاد اجرایی رئیس

جمهور آمریکا در این ساختمان مستقر است.

با جهان اسلام“ (Muslim World Outreach Policy Coordination Committee) تشکیل شده و جایگزین (PCC) شود. وزارت خارجه نیز «اداره سیاستگذاری، برنامه‌ریزی و منابع» (Office of Policy Planning and Resources) را در «اداره معاونت دیپلماسی عمومی و امور عمومی» ایجاد کرد.

پنتاگون به‌طور غیررسمی در سال ۲۰۰۲ و رسماً در سال ۲۰۰۳ اداره نفوذ راهبردی (Office of Strategic Influence (OSI)) را برای نظارت بر تبلیغات نظامی در خارج و سایر اطلاعات مرتبط با جنگ با تروریسم ایجاد کرد. پس از آنکه مطبوعات ادعا کردند هدف از تأسیس (OSI) ارائه اطلاعات عمداً گمراه کننده در رسانه‌های خارجی است، وزیر دفاع این اداره را منحل کرد. در اکتبر ۲۰۰۳، وزارت دفاع «نقشه راه دیپلماسی عمومی» (Information Operation Roadmap) را منتشر کرد که مشتمل بر مسیری است که وزارت دفاع در دیپلماسی عمومی و سایر عملیات‌های اطلاع‌رسانی اتخاذ می‌کند. وزارت دفاع، معاون سیاستگذاری وزیر دفاع را به عنوان مسئول مستقیم دیپلماسی عمومی تعیین کرده و نقش این وزارتخانه را در دیپلماسی عمومی تعریف کرده است. پس از آنکه کمیسیون ۱۱ سپتامبر در گزارشی به کنگره آمریکا یادآور شد برخی از بزرگ‌ترین دریافت‌کنندگان کمک‌های خارجی آمریکا دارای احساسات ضد آمریکایی بسیار شدیدی در میان مردم خود هستند، «سازمان توسعه بین‌الملل آمریکا» نقش بیشتری در دیپلماسی عمومی عهده‌دار شد. (USAID) از سال ۲۰۰۴ به صورت مشهودتری تلاش کرده است دریافت‌کنندگان کمک‌های آمریکا را به این نکته آگاه کند که کمک‌های ارائه شده به آنها هدیه‌ای از سوی مالیات‌دهندگان آمریکایی است. (USAID) همچنین با تأسیس یک شورای سیاستگذاری مشترک با وزارت خارجه و یک «گروه دیپلماسی عمومی» (Public Diplomacy Working Group) تلاش کرده است برای تبلیغ طرح‌های کمک‌رسانی بشردوستانه و توسعه‌ای آمریکا، روابط نزدیک‌تری با وزارت خارجه و سفارتخانه‌های این کشور برقرار کند. علاوه‌براین برای بهبود عملکرد دستگاه دیپلماسی عمومی این کشور در جهان اسلام پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بر محورهایی همانند ایجاد یک سازمان کاملاً جدید که مسئولیت اصلی فعالیت‌های دیپلماسی عمومی

آمریکا و هماهنگی با سایر نهادهای حکومتی را برعهده داشته باشد، سازماندهی مجدد دیپلماسی عمومی در وزارت خارجه، لزوم تعریف دوباره نقش معاون وزیر خارجه در امور دیپلماسی عمومی، لزوم افزایش مشارکت سفارت در فعالیت‌های دیپلماسی عمومی، هماهنگی بیشتر کاخ سفید و وزارت امور خارجه در زمینه دیپلماسی عمومی، افزایش منابع پولی و انسانی، افزایش استفاده از فناوری، لزوم بهبود افزایش ارتباط بین ایالات متحده و اجتماعات خارجی به خصوص جمعیت‌های عرب و مسلمان، افزایش مشارکت بخش خصوصی، افزایش برنامه‌های تبادل و گسترش کتابخانه‌ها، گسترش "برنامه سخنران و کارشناس آمریکا"^۱، گسترش برنامه تبادل کوتاه مدت‌تر، ایجاد برنامه‌های مطالعاتی آمریکا در دانشگاه‌های محلی در کشورهای عرب و مسلمان، ایجاد یک پروژه مشارکت بخش خصوصی و دولتی با عنوان "بنیاد آینده جهانی" به هدف تأمین بودجه دائمی خارج از بودجه فدرال برای برنامه تبادلات بین‌المللی انجام شده توسط سازمان‌های نظامی و غیرنظامی فدرال، افزایش چشمگیر برنامه‌های تبادل خاورمیانه/ آمریکا و گسترش تبادلات به مقامات دولتی و بازرگانان حرفه‌ای، ترجمه بهترین کتاب‌های آمریکایی و در دسترس قرار دادن آنها برای کتابخانه‌ها و دانشگاه‌های محلی، ایجاد یک "کتابخانه دانش آمریکایی"^۲، نظارت بیشتر و مستمر بر فعالیت‌های دیپلماسی عمومی تمرکز شد.

در مجموع می‌توان گفت پس از جنگ سرد و وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دیپلماسی عمومی و فرهنگی آمریکا بر جهان اسلام تمرکز یافت. برهمن اساس آمریکا به اسم مبارزه با تروریسم اما در اصل برای مقابله با موج آمریکاستیزی که در منطقه به دنبال اشغال افغانستان و عراق اتفاق افتاده بود، فعالیت‌های دیپلماسی عمومی خود در خاورمیانه را بر محور ترویج دموکراسی قرار داد. اما اقدامات این کشور در منطقه برای حفظ منافع ملی

۲. U.S. Speaker and Specialist Program: این برنامه توسط اداره برنامه‌های اطلاع‌رسانی بین‌المللی وزارت خارجه آمریکا (IIP) اجرا می‌شود و براساس آن، کارشناسان آمریکایی برای انجام سخنرانی در خارج از آمریکا و یا داخل آمریکا از طریق ویدیو کنفرانس برگزیده می‌شوند. آنها به عنوان مشاور خدمت کرده و یا سمینارهایی برگزار می‌کنند.

۳. American Knowledge Library: طرحی است که براساس آن هزاران مورد از بهترین کتاب‌های آمریکایی در زمینه‌های گوناگون از تاریخ آمریکا گرفته تا جامعه شناسی، اقتصاد و علوم محض به زبان‌های مختلف ترجمه می‌شود و در اختیار مراکز مطالعات آمریکا، دانشگاه‌ها و مراکز «باتوق‌های آمریکا» در سراسر جهان قرار می‌گیرد.

خود و رژیم صهیونیستی، حمایت از رژیم‌های فاسد و مستبد منطقه همانند حسنی مبارک و اعطای کمک‌های نظامی گسترده به آنها نشان داد که ترویج دموکراسی ابزاری در خدمت امپریالیسم فرهنگی این کشور بود. در ادامه مقاله به بررسی بیشتر این مسئله می‌پردازیم.

ترویج دموکراسی ابزاری در خدمت امریالیسم فرهنگی

پیشرفت "موج سوم دموکراسی"^۱ از سال ۱۹۷۵ به بعد، توجه زیادی را معطوف به سیاست‌های "گسترش دموکراسی" (Democracy Promotion) از سوی ایالات متحده و بسیاری دیگر از کشورهای استعماری کرد (Huntington, 1991). این تلاش‌ها دربردارنده کمک‌های دوجانبه و چندجانبه و حضور سازمان‌های دولتی و غیردولتی (مردم‌نهاد) (Governmental Organizations- Non) و بازیگران ملی و بین‌المللی بوده و طیفی از سیاست‌ها و بازیگران را شامل می‌شد: نهادها یا "بنیادهای سیاسی" (Political Foundations) تحت حمایت دولت‌ها (ولی در ظاهر مستقل) که بسیاری از کشورها در راستای آنچه به آن ترویج دموکراسی می‌گفتند ایجاد کرده بودند.

با خاتمه جنگ سرد میان ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۴۵-۱۹۹۱) این مسئله همچنان در رأس مباحث سیاسی قرار داشت. در اصل، سقوط مدل شوروی در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ این انگیزه را در ایالات متحده ایجاد کرد که مدل دموکراسی کاپیتالیستی خود را به‌عنوان مدلی برای "دموکراسی‌سازی" (Democratization) در خارج با استفاده از آژانس‌هایی همچون "بنیاد (موقوفه) ملی برای دموکراسی" (ند) (National Endowment for Democracy (NED) ارائه دهد (Cavell, 2001: x).

دموکراسی‌سازی یا حمایت از تغییر و ایجاد نظام‌های حداقل به ظاهر دموکراتیک، سیاست اجتماعی- اقتصادی شناخته شده‌ای است که به دلیل گستردگی تأثیرگذاری نیروهای سیاسی و اقتصادی بر آن، به یکی از مسائل جدی در عرصه اجتماعی- اقتصادی کشورهای مختلف تبدیل شده است. ساختار سازمانی دموکراسی‌سازی در واقع بر پیکره ساختاری استوار است که مربوط به دوران جنگ سرد بوده و به گفته دکتر

۱. Third Wave of Democracy؛ موج اول دموکراسی؛ اوایل قرن نوزده؛ موج دوم دموکراسی؛ پس از جنگ جهانی دوم.

مایکل پیتو داینسکی (Duschinsky- Michael Pinto) عبارت است از "مداخله‌ای" که سبب تداوم عملیات‌های مخفی و برانداز می‌شود؛ عملیات‌هایی که پیش از این توسط "سازمان اطلاعات مرکزی" آمریکا (سیا) (Central Intelligence Agency (CIA)) و "سرویس اطلاعات مرکزی" بریتانیا (ام‌آی‌شس) (Secret Intelligence Service (MI6)) انجام می‌گرفت (Clark, 2007).

به‌کلام دیگر، دموکراسی‌سازی توسط برخی از کشورهای غربی پوششی مناسب برای سیاست‌های سرشار از خدعه و نیرنگ و مخفی‌کاری، با استفاده از بنیادهای مختلف و در راستای تحمیل امپریالیسم با نام دموکراسی بر دیگران، است.

دموکراسی‌سازی و امپریالیسم فرهنگی آمریکا در خاورمیانه

در طول جنگ سرد سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه از سه محور اساسی یعنی مقابله با نفوذ شوروی، حفظ امنیت رژیم صهیونیستی و مقابله با تهدیدات امنیتی تشکیل می‌شد. بنابراین ترویج دموکراسی به علت نیاز آمریکا به دولت‌های رادیکال منطقه برای دستیابی به اهداف سه‌گانه مذکور چندان مورد توجه این کشور نبود. زیرا در طول جنگ سرد حفظ موازنه قدرت نظامی و مقابله ایدئولوژیکی با بلوک شرق تمام ذهنیت امنیتی سیاستمداران آمریکایی را دربرمی‌گرفت. پایان جنگ سرد توجه آمریکا به دموکراسی‌سازی در مناطق مختلف جهان از جمله خاورمیانه را افزایش داد (Dalacoura, 2003). بیل کیلیتون نخستین رئیس‌جمهور آمریکا بود که سیاست مهار را رها کرد و توجه خاصی به ترویج دموکراسی در سیاست خارجی این کشور کرد. دکترین کیلیتون که بر توسعه دموکراتیک مبتنی بود اهدافی چون تأمین ثبات در سراسر جهان، همکاری برای تأمین منافع استراتژیک، اقتصادی و امنیت ملی را دربرمی‌گرفت. البته در عمل کیلیتون کمترین استفاده را از سیاست توسعه دموکراتیک به منظور دستیابی به ثبات اقتصادی و امنیتی جهانی کرد. به اعتقاد کارشناسان حکومت وی سیاست خارجی آمریکا را از چندجانبه‌گرایی به یکجانبه‌گرایی با تمرکز بر پیوندهای استراتژیک برای مقابله با تهدیدات امنیتی متمایل کرد (Goldman, Berman 2000).

در واقع سیاست دموکراسی‌سازی آمریکا در این دوره تلفیقی از ملاحظات

ایدئالیستی و عمل‌گرایانه را دربرمی‌گرفت. برهمن اساس دموکراسی‌سازی در دوران کیلیتتون در قالب اصول بین‌الملل‌گرایی لیبرال و ملاحظات رئالیستی حداکثرسازی قدرت دنبال شد. البته گروهی از کارشناسان معتقدند که در این دوران دموکراسی‌سازی در قالب تئوری صلح دموکراتیک (Democratic Peace theory) دنبال شد. از دید این تئوری برقراری دموکراسی زمینه صلح و آرامش جهانی را فراهم می‌آورد. زیرا دموکراسی‌ها به دنبال ساخت سلاح‌های کشتار جمعی یا حمایت از گروه‌های تروریستی نیستند (Diamond, 1992: 30). برهمن اساس آمریکا به این نتیجه دست یافت که دموکراسی‌سازی به سبک غربی می‌تواند راهکاری برای تأمین منافع امنیتی‌اش در خاورمیانه باشد. با این وجود منافع رئالیستی آمریکا در منطقه برای حفظ ثبات و امنیت، تسلط بر منابع نفتی و تأمین منافع اقتصادی سبب شد که طرح دموکراسی‌سازی در خاورمیانه مسکوت بماند. به خصوص اینکه ترس از به قدرت رسیدن احزاب اسلام‌گرا در کشورهای خاورمیانه آمریکا را بیشتر ترغیب کرد تا همچنان از دولت‌های اقتدارگرا و طرفدار غرب حمایت کند.

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بار دیگر دموکراسی‌سازی را در سیاست خارجی آمریکا از اهمیت بسیار زیادی برخوردار کرد. اما این بار تئوری صلح دموکراتیک که بتواند مبنای فکری این طرح باشد با چالش اساسی روبه‌رو شده بود. زیرا امنیت آمریکا با تهدیدات تروریستی بازیگران غیردولتی روبه‌رو شده بود. سیاستمداران آمریکایی با برداشت امنیتی از اسلام سیاسی تنها راه حل این مسئله را مشارکت دادن گروه‌های اسلام‌گرا در روند سیاسی خاورمیانه دانستند. این شیوه که روش مشارکت - متعادل‌سازی نامیده می‌شد با وارد کردن گروه‌های اسلام‌گرا به روندهای سیاسی آنها را میانه‌رو می‌ساخت (Schwedler). برهمن اساس بین مفهوم ترویج دموکراسی و حفظ امنیت آمریکا در خاورمیانه یک پیوستگی ایجاد شد.

در دوران اوپاما نیز اگرچه ایالات متحده آمریکا برای تأمین امنیت و مقابله با حملات تروریستی بر سیاست ترویج دموکراسی به خصوص در خاورمیانه تأکید کرد اما در عمل حفظ ثبات و امنیت منطقه‌ای بر دموکراسی برتری داده شد (همان). زیرا زمانی که در سال

۲۰۰۹ اوباما به قدرت رسید اصول سیاست خارجی خود را با تکیه بر دیپلماسی، دفاع و توسعه عنوان کرد و به دموکراسی اشاره‌ای نداشت (Carpenter, Wittes, 2009). با این وجود آمریکا برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی خود در منطقه از زمینه‌سازی برای تغییرات سیاسی در کشورهای منطقه به عنوان ابزاری برای دیپلماسی عمومی خود استفاده نمود که بر سه محور تمرکز داشت:

۱. سیاست کمک به ترویج دموکراسی؛

۲. تأمین بودجه برای برنامه‌های دموکراسی و حکومت؛

۳. برنامه‌های تشویق دموکراسی واقعی.

اما واقعیت امر آن است که اصول فوق نه تنها برای حمایت واقعی از دموکراسی بلکه برای گسترش هژمونی نرم آمریکا در خاورمیانه تدارک دیده شده بود. بر طبق دیدگاه گرامشی، گروه‌های حکمران در جوامع دموکراتیک، سلطه را از طریق فرایند دوگانه تحمیل (Coercion) و اقتناع به دست می‌آورند (Gramsci, 1971). به تعبیر حال، و با استفاده از اصطلاحات گرامشی، «هژمونی هنگامی وجود دارد که طبقه حکمران (یا ائتلافی از بخش‌های طبقه حاکم یک «بدنه تاریخی») نه فقط بتواند طبقه فرودست را به مطابقت با منافع و علایق خود وادارد، بلکه توانایی اعمال «سلطه اجتماعی کامل» بر آن طبقه را داشته باشد. «هژمونی» هنگامی به راه می‌افتد که بخش‌های طبقه غالب فقط غلبه نداشته باشند؛ بلکه هدایت و رهبری کنند؛ هنگامی که آن‌ها فقط از قدرت تحمیل برخوردار نباشند، بلکه فعالانه رضایت طبقات فرودست و موافقت آن‌ها با سلطه خود را در دست گیرند و به دست آورند» (Hall, 1977: 332).

هژمونی در قدرتمندترین شکل خود، مردم را مجبور نمی‌سازد که سلطه مرکز را با کینه بپذیرند، بلکه آن‌ها را وامی‌دارد تا ارزش‌های هژمونیک را به‌منزله ارزش‌هایی که نسبت به ارزش‌های نظام بومی برتری دارند، با رغبت بپذیرند.

ابزار تحمیلی دولت شامل قانون‌گذاری، ارتش، پلیس و زندان است. و نیروهای اقناعی جامعه مدنی، بنیان‌هایی اجتماعی همچون خانواده، نهادهای مذهبی، نظام تعلیم و تربیت، و رسانه‌ها را دربرمی‌گیرد. نهادهای جامعه مدنی توده‌های جمعیت را متقاعد

می‌سازند تا «خودبه‌خود» جهت‌دهی کلی گروه حاکم بر حیات اجتماعی را بپذیرند (Macey, 2001: 176). در اینجا، ایدئولوژی به «شیوه‌هایی که از آن طریق، معانی منتقل شده توسط قالب‌های نمادین، به بنیان گذاشتن و نگه داشتن روابط قدرت کمک می‌کنند»، تعریف شده است (Oktar, 2001: 320). ایدئولوژی غالب هر جامعه به‌منزله معیارهای آن جامعه برای تبیین عرف و فهم عقلانی عمل می‌کند. همچنین ایدئولوژی غالب در جامعه استعمارشده یا در معرض امپریالیسم فرهنگی، باورها، ارزش‌ها و جهان‌بینی بومی آن جامعه را تحلیل می‌برد و طرد می‌کند (Knight & Dean, 1982). در چنین برداشتی از قدرت، سازمان‌های خصوصی طبقه حاکم (مانند بنیادها و اتاق‌های فکر) در فرایند شکل‌دهی سیاست و به‌کارگیری آن، سهم درخور توجهی از قدرت را در دست دارند (Parmar, 2004).

دیدگاه گرامشی‌مآبانه از قدرت، لازم می‌داند تا عوامل مؤثر در درون و بیرون حکومت، که در فرایند سیاست‌گذاری و عملی کردن سیاست‌ها مشارکت دارند، بررسی شوند (Stone, 2004). در این رابطه، ایندرجیت پارمار (Inderjeet Parmar) معتقد است اتاق‌های فکر، از جمله نهادهایی که در زمینه امور خارجه فعالیت می‌کنند، در تعریف نظام ارزشی طرح‌های هژمونیک و کمک فعالانه به بسیج افکار عمومی در حمایت از چنین طرح‌هایی نقش مهمی ایفا می‌کنند (Parmar, 2004). در اینجا می‌توان به نقش بنیاد ملی برای دموکراسی (ند) برای گسترش هژمونی آمریکا در منطقه در قالب طرح ترویج دموکراسی اشاره کرد. در آخرین سندی که به وسیله بنیاد ملی برای دموکراسی در سال ۲۰۰۷ تنظیم شده، برنامه‌های جهانی بنیاد شامل ایجاد دموکراسی و روندهای دموکراتیک در کشورهای هدف بوده و اولویت برتر خود را کشورهای اسلامی به‌ویژه خاورمیانه و شمال آفریقا اعلام می‌دارد. برطبق این سند، اهداف بنیاد ملی برای دموکراسی در سال‌های آتی در پنج دسته طبقه‌بندی می‌شود:

۱. ایجاد فضای سیاسی باز در کشورهای استبدادی؛ کمک به فعالان دموکراسی در نظام‌های به‌زعم آن‌ها استبدادی و بسته در کنار پیشبرد آزادی انسانی، تغییر نظام‌های غیردموکراتیک با حمایت از حقوق بشر، رسانه‌های مستقل، توسعه اقتصاد و بسط نفوذ ژئوپلیتیکی.

۲. کمک به فعالان دموکراسی و فرایندهای دموکراتیک در کشورهای نیمه‌استبدادی؛ تداوم کمک‌ها به احزاب، رسانه‌ها، سازمان‌های غیردولتی و اتحادیه‌های کارگری در راستای ایجاد ائتلاف‌میان آن‌ها برای تشکیل سازمان‌های اجتماعی مدنی، راه‌اندازی رسانه‌های آزاد و دسترسی به وسایل ارتباط جمعی.
۳. کمک به دموکراسی‌های تازه؛ ارائه کمک‌ها به سازمان‌های فکری غیردولتی، سازمان‌های جامعه مدنی و شبکه‌های اجتماعی که به شناسایی و درمان علل ناکارآمدی دولت در این دموکراسی‌های نوپا می‌پردازند.
۴. ایجاد دموکراسی پس از درگیری؛ کمک مالی به فعالان عرصه اقدامات غیرخشونت‌آمیز، تشویق آن‌ها برای تعامل با یکدیگر، شنیده‌شدن صدایشان در جهان و تحکیم ساختارهای مدنی.
۵. کمک به ایجاد دموکراسی در جهان اسلام؛ حمایت از تلاش‌های دموکراتیک بومی، پشتیبانی از مسلمانان میانه‌رو، کمک مالی به فعالان این عرصه و ایجاد رسانه‌های مستقل توسط آن‌ها به‌خصوص در خاورمیانه و شمال آفریقا (همان: ۱۹۸-۹).
- البته سیاست ترویج دموکراسی تنها ابزاری در خدمت امپریالیسم فرهنگی آمریکا است. در همین رابطه می‌توان به حمایت ایالات متحده آمریکا از حکومت فاسد و مستبد حسنی مبارک اشاره کرد. برای سال‌ها کشور مصر تحت حاکمیت سیستم سیاسی مستبدی به سر می‌برد که از توسعه سیاسی دموکراتیک جلوگیری می‌کرد. آمریکا نیز برای حفظ منافع امنیتی خود حکومت مستبد مصر را پذیرفته بود. اگرچه ایالات متحده آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به منظور مقابله با گروه‌های افراط‌گرا و تروریستی طرح ترویج دموکراسی و حمایت از حقوق بشر در خاورمیانه را مطرح کرد اما مصر از جمله کشورهایی بود که تنها از سال ۲۰۰۵ مورد توجه این طرح قرار گرفت. زیرا مصر از زمانی که پیمان کمپ‌دیوید را امضا و حمایت خود را از اسرائیل اعلام نموده بود به مهم‌ترین هم‌پیمان منطقه‌ای آمریکا تبدیل شده بود (Glassman, 2011). برای حفظ چنین پیمان استراتژیکی در منطقه، ایالات متحده آمریکا سالانه در حدود یک میلیارد دلار به قاهره کمک نظامی می‌کرد. اما به‌رغم این کمک‌های عظیم نظامی، کمک‌های مالی که

باید به ترویج دموکراسی به این کشور اختصاص می‌یافت درصد بسیار اندکی را به خود اختصاص داده بود. علاوه بر این عامل دیگری که سبب عدم موفقیت طرح ترویج دموکراسی در مصر شد موانعی بود که دولت مبارک برای اجرای کامل این طرح به وجود می‌آورد. به خصوص اینکه خود وی نیز بر آن اندک بودجه‌ای که برای اشاعه دموکراسی در جامعه مصر دریافت می‌کرد کاملاً کنترل و نظارت داشت. به خصوص اینکه حمایت از آزادی‌های سیاسی در مصر دوران مبارک، از اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا محسوب نمی‌شد. تنها طرحی که برای توسعه این کشور در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ به وسیله ایالات متحده آمریکا اجرا می‌شد طرحی بود که به وسیله آژانس آمریکایی برای توسعه بین‌الملل (U.S Agency for International Development) تحت عنوان طرح توسعه همکاری به منظور ایجاد مشاغل بخش خصوصی و ایجاد منابع پایدار انسانی و طبیعی اجرا می‌شد. بنابراین می‌توان گفت عمده طرح‌هایی که برای توسعه مصر اجرا می‌شد تنها جنبه اقتصادی داشت (همان).

البته از آنجایی که آمریکا پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، طرح ترویج دموکراسی در خاورمیانه را به عنوان راهکاری برای مقابله با گروه‌های تروریستی اتخاذ کرده بود برای مصر نیز طرح‌های برای توسعه سیاسی تهیه شد. این طرح‌ها با هدف توسعه ظرفیت‌های لازم برای نهادهای جامعه مدنی و توسعه سیاسی تدوین شد.

با این وجود بودجه‌ای که از جانب آمریکا به این طرح اختصاص داده شده بود تنها ۱۸ درصد بود (همان). البته همین اندک بودجه اختصاص داده شده نیز تنها برنامه‌ها و طرح‌های ظاهری تشویق دموکراسی در این کشور را دربرمی‌گرفت. به گونه‌ای که حکومت مبارک در واکنش به اعتراضات جنبش الکفایه در سال ۲۰۰۴، تنها به برگزاری یک انتخابات صوری ریاست جمهوری اکتفا کرد. تا اینکه در سال ۲۰۰۹ با طرح بارک اوباما برای تسهیل روابط بهتر با حکومت مبارک و واگذاری قدرت و تو به وی برای اختصاص کمک‌ها به سازمان‌ها و نهادهای مدنی موجود در مصر به یکباره همان شعله‌های نیمه جان دموکراسی نیز در این کشور فروخشکید. تا اینکه با سرنگونی حکومت مبارک به وسیله جنبش بیداری اسلامی، آمریکا به منظور حفظ موقعیت خود

در این کشور و برای تأمین منافع سیاست خارجی‌اش به سیاست اصلاحات تدریجی روی آورد. این سیاست که در واقع در راستای دیپلماسی عمومی و فرهنگی آمریکا نسبت به دولت‌های منطقه است دربرگیرنده اهداف ظاهری برای توسعه سازمان‌ها و طرح‌های بنیادی برای حاکمیت قانون، حقوق بشر، رسانه‌های آزاد، جامعه مدنی به منظور به قدرت رسیدن احزاب سیاسی مورد نظر این کشور است. در همین راستا بیشترین بودجه‌ای که به این طرح اختصاص داده شده است بر نظارت و کنترل بر انتخابات، حمایت از نهادهای جامعه مدنی، ظرفیت‌سازی برای احزاب سیاسی، حمایت از شبکه‌های اجتماعی مجازی متمرکز است (همان). اما همان‌گونه که اشاره کردیم همه این تلاش‌ها در راستای همان امپریالیسم فرهنگی آمریکا است.

انقلاب‌های عربی و دیپلماسی عمومی آمریکا در خاورمیانه

شکل‌گرفتن جنبش‌های اعتراضی در جهان عرب نشان از بیداری مسلمانان از یک خواب عمیق دو‌یست ساله دارد. رویگردانی از فرهنگ اصیل دینی، استبداد و استعمار سه عامل اصلی به غفلت کشاندن مسلمانان است. جنبش‌های اعتراضی در خاورمیانه در واقع در واکنش به زیاده‌خواهی‌های آمریکا، عقب‌ماندگی اقتصادی، استبداد سیاسی، جاماندن از پیشرفت علمی و از خودبیگانگی از آغاز قرن بیستم شکل گرفتند. در تحلیل ریشه‌های شکل‌گرفتن جنبش‌هایی که خود را در دسامبر ۲۰۱۰ در اعتراض به افزایش قیمت مواد غذایی و سوخت، بیکاری و بحران اقتصادی در تونس نشان داد و به دیگر کشورهای منطقه سرایت کرد نمی‌توان تنها نقش عوامل و خواسته‌های اقتصادی را دخیل دانست. بلکه باید منظومه‌ای از عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داخلی به همراه واقعیات منطقه‌ای را در نظر گرفت. به طور اجمال می‌توان این عوامل را شامل موارد ذیل دانست:

محدودیت‌های سیاسی بر توسعه انسانی؛ استبداد و فساد مقام‌های دولتی خاورمیانه و حمایت ایالات متحده آمریکا از آنها، وجود اقتدارگرایی سیاسی، اضمحلال پارلمان و فساد اقتصادی، توزیع نابرابر ثروت و فقدان یک طبقه متوسط و فقدان شرایط آموزشی مناسب از مهم‌ترین موانع توسعه انسانی در کشورهای خاورمیانه است.

افزایش حضور سیاسی و فعالیت اسلام‌گرایان؛ در دو دهه گذشته، اسلام‌گرایان به‌واسطه یک‌سری تحولات و همچنین تلاش‌های خود، در کانون صحنه فعالیت‌های سیاسی در شماری از کشورهای عربی قرار گرفته‌اند. این نیروها حتی در دوره اوج ملی‌گرایی در خاورمیانه نیز به حیات خود ادامه دادند و به‌عنوان رقیب ملی‌گرایان برای رویارویی با پیشروی کمونیسم در منطقه مطرح بودند. شاید استبداد داخلی و استعمار خارجی، مهم‌ترین دلایل تجدید حیات این نهضت‌های اسلامی در سال‌های اخیر بوده باشد.

افزایش نقش اسلام در زندگی روزمره مسلمانان و به‌خصوص بهره‌گیری از آن به‌عنوان وسیله‌ای در راستای بسیج سیاسی.

تلاش‌های دولت‌های منطقه برای دست‌اندازی به حیطه مذهب، محدود کردن شعائر مذهبی و یا تغییر موازنه قدرت به نفع خود.

شکست برنامه‌های توسعه اقتصادی و سیاسی به سبک غربی در کشورهای خاورمیانه. وجود دولت‌های تصنعی میراث استعمار که رهبرانش برای ایجاد هویت ملی و مشروعیت‌بخشی به سلطه خود بر قدرت، به ایدئولوژی‌های غرب‌محور و پان‌عربیسم متوسل شدند.

شکل گرفتن بحران هویتی گسترده‌پس از شکست نیروهای عربی توسط اسرائیل در جنگ شش روزه (۱۹۶۷) که منجر فراری شدن توده‌ها از دولت‌ملت‌های سکولار شد. واقعیات سیاسی و اقتصادی - اجتماعی خاورمیانه که عواملی مانند محروم ماندن اکثر مردم خاورمیانه از درآمدهای نفتی، اشغال سرزمین‌های اسلامی توسط رژیم صهیونیستی و تنفر از ایالات متحده آمریکا به علت حضور نظامی در کشورهای اسلامی به بهانه ترویج دموکراسی حمایت از رژیم صهیونیستی در قالب تلاش برای حل منازعه عربی - اسرائیلی و حل منازعات منطقه‌ای، حمایت از رژیم‌های خودکامه در منطقه به بهانه انجام اصلاحات سیاسی، جنگ با اسلام به بهانه نبرد ضد تروریسم، ترسیم چهره‌ای مخدوش از اسلام و مسلمانان، معرفی اسلام به‌عنوان منشأ اصلی خشونت در قرن معاصر و معرفی مسلمانان به‌عنوان "تروریست"، معرفی دنیای اسلام به‌عنوان "دشمن اصلی غرب"، نادیده گرفتن پیشرفت‌های علمی -

تخصصی مسلمانان و ترسیم چهره‌ای عقب افتاده و منحط از کشورهای اسلامی، توجیه تمامی جنایات و فجایعی که غرب در حق مسلمانان انجام می‌دهد به‌عنوان یک حرکت دفاعی و حتی پیشگیرانه و تلاش برای تشکیل گروه‌های تروریستی در دنیای اسلام و معرفی آن‌ها به‌عنوان گروه‌های اسلامی را در برمی‌گیرد.

در زمان حیات سیاسی حکومت‌های مستبد منطقه، ایالات متحده آمریکا به راحتی می‌توانست منافع خود را تأمین کند. اما با از میان رفتن این حکومت‌ها به دنبال خیزش اسلامی مردم منطقه، این کشور می‌کوشد با استفاده از شیوه‌های دیپلماسی عمومی خود به خصوص تشویق دموکراسی، حفظ رابطه نزدیک و ائتلاف امنیتی با حکومت‌های جدید منافع خود را در منطقه تأمین کند.

برهمن اساس برای ایالات متحده آمریکا بیش از گذشته، دیپلماسی عمومی و ابزار آن همانند صدای آمریکا یا رادیو اروپای آزاد برای مقابله و پیروزی در برابر رقیبان از اهمیت بسیار زیادی برخوردار شد. همان‌گونه که در قسمت‌های قبلی اشاره شد در دوران جنگ سرد این کشور توانست با استفاده از چنین ابزارهایی به جنگ سرد فرهنگی ضد بلوک کمونیستی اقدام کند (Ardnt, 2005).

در شرایط کنونی نیز به‌رغم تغییر و تحولاتی که در چشم‌اندازهای امنیت ملی رخ داده است دیپلماسی عمومی برای آمریکا به عنوان یک از ابزارهای بسیار مهم برای دست یافتن به اهداف سیاست خارجی خود در منطقه نه تنها باقی مانده بلکه از اهمیتی بیش از گذشته برخوردار شده است. زیرا با شکل گرفتن انقلاب‌های عربی و روبه‌رو شدن این کشور با خطر افزایش حضور اسلام‌گرایان در ساختار سیاسی جدید کشورهای منطقه اهمیت و توجه این کشور به دیپلماسی عمومی افزایش یافت. تأکید بر گسترش و تشویق دموکراسی به منظور نزدیک شدن به هیئت حاکمه جدید کشورهای عربی مهم‌ترین ابزار دیپلماسی عمومی آمریکا در منطقه در شرایط کنونی محسوب می‌شود.

راهکارهای دیپلماسی عمومی آمریکا در خاورمیانه

ایالات متحده میراث‌دار روابط پیچیده و گسترده میان جامعه اسلامی و غرب در بیش از ۱۴ قرن است. اگرچه امپراتوری‌های اسلامی گوناگونی در این دوره طولانی برخی

مواقع متحد یک یا چند کشور اروپایی بوده‌اند، ولی روابط اسلام و غرب همواره داستانی از اختلاف و خصومت بوده است: پیروزی‌های اولیه اعراب پس از ظهور مذهب اسلام؛ جنگ‌های صلیبی از قرن ۱۱ تا ۱۳ میلادی؛ گسترش امپراتوری عثمانی به اروپای شرقی در قرون ۱۵ و ۱۶؛ و ایجاد رژیم‌های استعماری در کشورهای عربی از سوی فرانسه، انگلستان و تا حد کمتری ایتالیا در قرون ۱۹ و ۲۰ و در نهایت وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱.

حوادث ۱۱ سپتامبر اثر شگرفی بر سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه در ارتباط با خاورمیانه برجای گذاشت. حملات یازده سپتامبر حاوی اعلام این هشدار برای زمامداران آمریکا بود که حمایت از حفظ وضع موجود در خاورمیانه، خلیج فارس، چه پیامدهای وحشتناکی ممکن است برای این کشور به همراه داشته باشد آنچه به عنوان عامل و ریشه حرکات رادیکالی و تروریستی گروه‌های اسلامی از جانب ایالات متحده مورد شناسایی قرار گرفت، شامل سه محور دولت‌های اقتدارگرا، گروه‌های مذهبی ضد مدرنیسم و فقر فراگیر و ناامیدی در جوامع مسلمانان بود. آمریکا با این تلقی که در جهان اسلام این سه مؤلفه به صورت دایره‌وار یکدیگر را تقویت می‌کنند، درصدد اتخاذ سیاستی برآمد که حلقه مزبور شکسته شود. بدین جهت راهبردی را در دو فاز نظامی (حمله به افغانستان و عراق) و غیرنظامی (دموکراتیزاسیون)، در پیش گرفت. بدین ترتیب، دولت بوش که تا پیش از حملات یازده سپتامبر تلاش‌های مربوط به ملت‌سازی و ترویج دموکراسی را بیش از حد آرمان‌گرایانه و در تعارض با منافع آمریکا تلقی می‌کرد، در چارچوب شرایط پدیدآمده پس از حوادث ۱۱ سپتامبر تغییر موضع داد (Hass, 2003). البته این امر بدین معناست که راهبرد مذکور در دولت بوش، در راستای تأمین منافع امنیتی این کشور در منطقه فوق‌الذکر مطرح شده است. نومحافظه‌کاران آمریکا این‌گونه استدلال کردند که از طریق ترویج دموکراسی غربی، به دنبال آن حاکمیت نسبی‌گرایی ارزشی (به عنوان یکی از ویژگی‌های دموکراسی لیبرال)، نشر افکار مدرن و ایجاد رفاه می‌توان ریشه‌های تروریسم را خشکاند و ماهیت "مطلق‌گرایانه" اندیشه‌های بنیادگرایانه را تضعیف کرد. براین اساس، راهبرد دموکراسی‌سازی اجباری و ترویج ارزش‌های غربی در دستورکار

سیاست‌گذاران آمریکایی به منظور مقابله با تروریسم قرار گرفت. علاوه بر این به نظر می‌رسد که دیدگاهی در میان صاحب‌نظران سیاسی آمریکا وجود دارد که به شدت بر ضرورت ارتباط‌گیری مؤثر با گروه‌های مسلمانی که روایتی تساهل‌مأبانه، اعتدال‌گونه و آزادی‌خواهانه از اسلام دارند، تأکید می‌کند. بر این اساس حتی برخی معتقدند که مهم‌ترین اقدام ایالات متحده در مبارزه با افراطیون اسلامی، حمایت از "احیای اسلامی" است. به عبارت دیگر، حمایت از حرکت‌های سیاسی، اقتصادی و روشنفکری که هدف آن اصلاح جوامع و سیاست‌های مسلمین باشد. این عده بر این باورند که آمریکا باید با "اسلام معتدل" تعامل داشته باشد و لذا استراتژی آمریکا باید معطوف به حمایت از جنبش‌های احیایی باشد که قادر به بسیج مسلمانان علیه افراط‌گرایی اسلامی هستند (Rice, 2005). به طور کلی رویکرد نرم آمریکا در برابر مسلمین پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مبتنی بر محورهای ذیل است:

۱. تعامل با احزاب اسلامی؛

۲. توجه به اصلاحات (اجباری) مذهبی، آموزشی و اجتماعی؛

۳. حمایت از خیریه‌های مذهبی مستقل (با هدف خنثی‌سازی فعالیت‌ها و اهداف مؤسسات خیریه وابسته به گروه‌های تندرو و تروریست که با ارائه خدمات، جذب و پرورش نیرو را تعقیب می‌کنند؛

۴. اعطای امتیازات ویژه به دانشگاه‌ها برای ارتقای افکار و آثار مسلمانان در راستای اهداف امنیتی خود؛

۵. تمرکز بر دیپلماسی عمومی، ارتقاء دموکراسی و برنامه‌های کمکی جهت تقویت اصلاح و احیای اسلامی (به نحوی که ارزش‌های آمریکایی را به سنت‌های اسلامی پیوند زند). بر همین اساس دانشگاهیان و روشنفکران مسلمان لیبرال و سکولار، روحانیون میانه‌رو جوان، فعالان اجتماعی، گروه‌های زنان و روزنامه‌نگاران و نویسندگان میانه‌رو محور اصلی دیپلماسی عمومی آمریکا شد.

در واقع می‌توان گفت با توجه به مسائل و مشکلات منتج از نگرش‌های منفی نسبت به ایالات متحده که در قالب "آمریکاستیزی" نمود پیدا کرد، صاحب‌نظران آمریکایی به

دولت این کشور توصیه کردند که "دیپلماسی عمومی" را با تمرکز بیشتر بر خاورمیانه به کار گیرد. دولت آمریکا نیز بر همین مبنا اقداماتی را از سال ۲۰۰۱ آغاز کرد.

به گزارش "اداره حسابرسی ایالات متحده" (US Government Accountability Office) هدف کلی از تلاش‌های دیپلماسی عمومی ایالات متحده عبارت از درک، آگاه کردن، تعامل و تأثیرگذاری بر نگرش‌ها و رفتار مخاطبان خارجی است که پشتیبان منافع استراتژیک ایالات متحده باشند (United States Government Accountability Office, 2006). در این راستا، تلاش‌های دیپلماسی عمومی ایالات متحده توسط چندین سازمان منجمله وزارت امورخارجه، "وزارت دفاع" (Department of Defense)، "آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده" (The United States Agency for International Development) و "شورای رادیو و تلویزیونی ایالات متحده" (Broadcasting Board of Governors) انجام می‌شود که همگی زیر نظر و هدایت کاخ سفید و "شورای امنیت ملی" (National Security Council) هستند. بودجه این فعالیت‌ها نیز به‌طور کلی به وزارت خارجه و شورای رادیو و تلویزیونی اختصاص می‌یابد که در سال ۲۰۰۵ میزان آن ۱/۲ میلیارد دلار بود. بودجه وزارت دفاع و آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده در زمینه دیپلماسی عمومی تا حدودی اندک است (همان). فعالیت‌های دیپلماسی عمومی وزارت خارجه زیر نظر معاونت دیپلماسی عمومی و روابط عمومی وزارت خارجه انجام می‌شود.

چند روزی پیش از حملات یازده سپتامبر در اکتبر سال ۲۰۰۱، کالین پاول (Colin Powell)، وزیر خارجه وقت ایالات متحده، شارلوت بیرز (Charlotte Beers)، رئیس سابق آژانس تبلیغاتی جی. والتر تامسون (J. Walter Thompson) و رئیس آژانس بزرگ روابط عمومی "آگیلوی و مَیتر" (Ogilvy and Mather) را به‌عنوان معاون وزیرخارجه در امور دیپلماسی عمومی منصوب ساخت که پس از یازده سپتامبر نگاه‌ها همگی به‌سمت این پست معطوف شد. وی در ۱۰ اکتبر ۲۰۰۱ تنها پس از هشت روز از آغاز رسمی فعالیت‌هایش چهار موضوع کلیدی طراحی‌شده از سوی خود و دولت بوش را برای القا به مردم جهان مطرح ساخت:

۱. حملات صورت‌گرفته به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون حملاتی ضد آمریکا نبوده،

بلکه حملاتی ضد کل جهان بوده‌اند؛

۲. جنگ ضد تروریسم، جنگ ضد اسلام نیست، بلکه ضد تروریست‌ها و حامیان آنان می‌باشد؛

۳. آمریکا از مردم افغانستان حمایت می‌کند و به‌همین دلیل ۳۲۰ میلیون دلار را به کمک‌های بشردوستانه در این کشور اختصاص داده است؛

۴. تمامی کشورها باید برای ریشه‌کن کردن تروریسم بین‌المللی متحد شوند (همان).
وی برای انتقال نخستین پیام کتابچه‌ای را با عنوان “شبکه تروریسم” (The Network of Terrorism) به ۳۶ زبان دنیا تهیه و منتشر کرد. در این کتابچه تصاویری از قربانیان یازده سپتامبر به‌همراه نقشه‌ای از شبکه تروریستی القاعده در ۴۵ کشور نمایش داده شده بود. در رابطه با پیام دوم برنامه‌ای تلویزیونی با هزینه‌ای ۱۵ میلیون دلاری با عنوان “ارزش‌های مشترک” (Common Values) تهیه شد که در آن مسلمانان آمریکا به‌عنوان کسانی که زندگی عادی داشته و به‌عنوان آتش‌نشان، نانوا و پزشک مشغول به‌کار هستند، نمایش داده می‌شد. همچنین کتابچه‌ای با عنوان “زندگی مسلمانان در آمریکا” (Muslim Life in America) منتشر شد که حاوی تصاویری از مسلمانان بوده و هدف از آن نشان دادن تساهل مذهبی و آزادی مذهبی در آمریکا بود. راه‌اندازی “رادیو ساوا” (Radio Sawa) به زبان عربی با هدف برقراری ارتباط با جمعیت جوان عرب‌زبان در خاورمیانه نیز در همین راستا صورت پذیرفت. این رادیو که از دوبی پخش می‌شود، در سال ۲۰۰۳ بودجه‌ای ۳۵ میلیون دلاری را از دولت ایالات متحده دریافت کرد.

اقدام دیگر تشکیلات بیرز شامل گسترش برنامه‌های “امریکن کورنرز” (American Corners) بود. این برنامه‌ها شامل کتابخانه‌ها یا فعالیت‌هایی فرهنگی به سبک آمریکا در سفارتخانه‌های ایالات متحده با هدف تقویت درک زندگی و فرهنگ آمریکایی در خارج از کشور است.

بیرز همچنین برنامه‌هایی را برای تعاملات بلندمدت به‌خصوص برای جوانان در جهان اسلام طراحی کرد که از آن‌جمله می‌توان به “مشارکت برای آموزش” (Partnership for Learning) از سوی “اداره امور آموزشی و فرهنگی وزارت خارجه” (State’s Bureau of Educational and Cultural Affairs) اشاره کرد که با تغییر معاون

وزیر خارجه در امور دیپلماسی و روابط عمومی برنامه "مشارکت برای آموزش" نیز خاتمه پیدا کرد (Congress, House, Committee on International Relations,) و جای آن را دو برنامه "تعامل جوانان و آموزش" (Youth Exchange and Study) با هزینه‌ای بالغ بر ۶۱ میلیون دلار و با تمرکز بر جوانان در جهان اسلام و "مشارکت برای آموزش دوره کارشناسی" (Partnership for Learning Undergraduate Studies) گرفت هدف از برنامه دوم فراهم کردن امکانات لازم برای دانشجویان مسلمان از خاورمیانه، شمال آفریقا و جنوب آسیا جهت گذراندن دوره کارشناسی در دانشگاه‌های ایالات متحده بود (همان). انتشار مجله و وب‌گاه عربی زبان "های" (Hi) در سال ۲۰۰۳ با بودجه سالیانه ۴/۵ میلیون دلاری و تیراژ ۵۰ هزار نسخه اقدام دیگری از سوی وزارت خارجه ایالات متحده برای آشنا کردن جوانان خاورمیانه و شمال آفریقا با فرهنگ، ارزش‌ها و شیوه زندگی آمریکایی بود. انتشار این نشریه در دسامبر سال ۲۰۰۵ جهت ارزیابی موفقیت یا شکست آن به حالت تعلیق درآمد ولی وب‌سایت آن همچنان فعال باقی ماند (Tiedeman, 2004).

تلویزیون الحره هم در فوریه سال ۲۰۰۴ پخش برنامه‌های خود را در سراسر خاورمیانه آغاز کرد. همچون تمامی اشکال دیپلماسی عمومی ایالات متحده، بر طبق قانون "اسمیت - مانت" (Mundt- Smith) در سال ۱۹۴۸، این ایستگاه تلویزیونی اجازه پخش در داخل ایالات متحده را ندارد. شبکه الحره توسط سازمانی غیرانتفاعی با نام "شبکه‌های رادیو و تلویزیونی خاورمیانه" (The Middle East Broadcasting Networks) اداره شده و از سوی "شورای رادیو و تلویزیون ایالات متحده" تأمین مالی می‌شود. این شبکه دارای برنامه‌های خبری، گفت‌وگو، سرگرمی و فرهنگی است (Rampton, Stauber: 2003)

گفتنی است که کنگره آمریکا نیز در سال ۲۰۰۲ با تصویب "قانون ترویج آزادی" (Freedom Promotion Act)، وزیر خارجه را موظف خواست تا دیپلماسی عمومی تبدیل به بخشی جدایی‌ناپذیر در برنامه‌ریزی و اجرای سیاست خارجی ایالات متحده شود. بر طبق این قانون، علاوه بر حمایت از تبادلات فرهنگی و برنامه‌هایی برای آموزش خبرنگاران خارجی، ۱۳۵ میلیون دلار جهت پخش برنامه‌های تلویزیونی در خاورمیانه اختصاص داده شد.

علاوه بر شبکه‌های رادیو و تلویزیونی، اینترنت نیز به عرصه‌ای برای اجرای اهداف دیپلماسی عمومی و فرهنگی آمریکا در منطقه خاورمیانه به خصوص مصر تبدیل شده است. در همین راستا، با بودجه دولت آمریکا فعالان سیاسی و وبلاگ‌نویسان مصری در دانشگاه کلمبیا کنفرانسی را برگزار کردند (Glassman, 2011). تعدادی از شرکت‌کنندگان در این کنفرانس در جریان اعتراضات به حکومت حسنی مبارک یکی از سازمان‌دهندگان اصلی قیام‌های مردمی در میدان التحرير بودند. همچنین در سال ۲۰۰۸، هشت وبلاگ‌نویس مصری برای مشاهده و تهیه گزارشی در مورد انتخابات آمریکا و نحوه برگزاری آن در این کشور دعوت شدند. در واقع این اقدام بخشی از برنامه مرکز کمال ادهم برای آموزش روزنامه‌نگاری و تحقیق دانشگاه قاهره بود که از دولت آمریکا بودجه دریافت می‌کرد (همان).

در راستای این اقدامات، آمریکا راهکارهای سنتی دیپلماسی عمومی خود را برای نفوذ هرچه بیشتر در مصر در قالب مبادلات فرهنگی به کار می‌گرفت. مهم‌ترین هدف از چنین اقداماتی ایجاد درک بهتر از فرهنگ آمریکایی برای مردم مصر بود برنامه‌هایی همانند برگزاری کنسرت، سخنرانی، برنامه‌های فرهنگی و تورهای سفر به آمریکا را دربرمی‌گرفت. همچنین برنامه‌های آموزشی که از طریق آمریکا برای مخاطبان مصری انجام می‌شد در واقع گام بسیار مهمی برای آموزش یک زندگی آمریکایی به مخاطبان جوان این کشور تلقی می‌شد (همان).

برهمن اساس آمریکا سالانه ۲۵ نفر از جوانان مصری را برای تحصیل در این کشور بورس و در مقابل ۵۰ نفر از دانشجویان خود را به این کشور اعزام می‌کند. در سال‌های اخیر برنامه‌های مرتبط با دیپلماسی فرهنگی آمریکا در میان کشورهای منطقه و به خصوص مصر بر آموزش زبان انگلیسی به جوانان این کشور متمرکز شده است. برهمن اساس برنامه‌های برای آموزش زبان به نوجوانان بین ۱۴ تا ۱۸ سال طراحی شده است. این طرح‌ها که معمولاً دوره‌های آموزش زبان به جوانان و نوجوانان منطقه به خصوص مصری‌ها را دربرمی‌گیرد سالانه ۶۰۰ نفر از دانش‌آموزان این کشور را به خود جذب کرده است (همان).

همچنین برآورد شده است که تا سال ۲۰۱۱، ۴۰۰ نفر دیگر نیز به این برنامه آموزشی پیوندند. در راستای دیپلماسی فرهنگی آمریکا برای کشورهای منطقه و به خصوص مصر طرح‌هایی نیز برای اعزام مدرسان زبان انگلیسی، روزنامه‌نگاران، رهبران جنبش‌های زنان به این کشور طراحی شده است.

به موازات برنامه‌های فرهنگی، وزارت دفاع آمریکا نیز اقدام به برگزاری دوره‌های آموزش نظامی برای این کشور کرد. با توجه به پیوند نظامی و امنیتی بسیار گسترده مصر و آمریکا و کمک بسیار زیاد نظامی آمریکا به این کشور در حدود ۴۲۰۰ نفر از مصری‌ها در این دوره‌های آموزشی شرکت کردند. آمریکا برای آموزش نظامی نیروهای نظامی مصر سالانه در حدود ۱,۲ میلیارد دلار هزینه می‌کند. این آموزش‌های نظامی که زیرمجموعه‌ای از برنامه تمرین و آموزش نظامی بین‌المللی (International Military Education and Training (IMET) محسوب می‌شود شامل دوره‌های آموزش حرفه‌ای نظامی‌گری در بخش جنگی آمریکا، دانشکده‌های فرماندهی و آموزش لجستیک آمریکا می‌شود. چنین برنامه‌هایی که معمولاً در راستای دیپلماسی فرهنگی و عمومی آمریکا صورت می‌پذیرد بر تقویت پیوند بین رهبران نظامی آمریکا و مصر تمرکز دارد.

در مجموع می‌توان گفت پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آمریکا مهم‌ترین اهداف دیپلماسی عمومی و فرهنگی خود در کشورهای خاورمیانه را بر تشویق دموکراسی و آزادی اقتصادی در میان جوامع مسلمانان متمرکز کرد. هدف اصلی دیپلماسی عمومی و فرهنگی آمریکا در میان جوامع اسلامی، افزایش درک جوانان مسلمان از ارزش‌ها، سیاست‌ها، هنجارها و فرهنگ آمریکایی به منظور ایجاد یک محیط بین‌المللی قابل قبول برای این کشور برای ترویج سبک زندگی و ارزش‌های فرهنگی خود در خاورمیانه است. برای رسیدن به این چنین اهدافی، آمریکا رئوس برنامه‌های دیپلماسی فرهنگی و عمومی خود برای کشورهای اسلامی منطقه را چنین ترسیم کرد:

برقراری ارتباط با مخاطبان جوان جامعه از طریق پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و تقویت شبکه‌های اجتماعی مجازی.

مقابله سریع با تبلیغات سیاسی و اطلاعات نادرست.
برقراری ارتباط زبانی با مخاطبان جوان.
به کار بردن تکنولوژی‌های پیشرفته ارتباطی با استفاده از ابزارها و تکنیک‌های پیشرفته.
تشویق برنامه‌های مبادلات فرهنگی و آموزشی.

نتیجه‌گیری

عقاید ضدآمریکایی در جهان اسلام و به‌ویژه خاورمیانه به مهم‌ترین موضوع و نگرانی در روابط آمریکا و اعراب تبدیل شده است و این سؤال مطرح می‌شود که چرا آن‌ها از آمریکا متنفر هستند و برای مثال، چرا ۹۰ درصد از مردمان کویت که ایالات متحده آن‌ها را از سلطه صدام رهایی بخشید، هنوز اعتقادی به گزارشات ایالات متحده مبنی بر اینکه شماری عرب بانی حملات یازده سپتامبر بودند، ندارند. توضیح‌های متفاوتی برای ریشه‌ها و دلایل این پدیده ارائه می‌شود، به‌گونه‌ای که مردمان خاورمیانه بر حضور نظامی در کشورهای اسلامی؛ حمایت از رژیم اسرائیل؛ حمایت از رژیم‌های خودکامه در منطقه؛ جنگ با اسلام به‌بهانه نبرد ضد تروریسم؛ و مداخله در امور منطقه‌ای و صاحب‌نظران آمریکایی بر حسد دنیای اسلام از پیشرفت و قدرت ایالات متحده؛ سیاست‌های نادرست غرب؛ وجود دیکتاتوری‌های مستبد و تحریف منابع اصلی مشکلات از سوی آنان؛ تجربه ناقص مدرنیسم؛ تنفر مسلمانان از آزادی، دموکراسی و حقوق بشر آمریکایی؛ اختلافات و تفاوت‌های فرهنگی و مذهبی تأکید دارند. به‌هرحال، کلید حل مشکل عقیم‌سازی عواملی است که سبب شده مسلمانان از ادامه وضعیت موجود رنجیده شوند.

آنچه امروزه از آن به‌عنوان "آمریکاستیزی" یاد می‌شود، محصول عملکرد و رفتار چند ساله دولت بوش، دستیارانش یا اوباما نبوده، بلکه انعکاسی از مواضع و عملکرد واشنگتن در قبال حوادث مختلفی است که در طول چندین دهه ذهنیت سایر ملت‌ها و سایر کشورها، به‌ویژه مسلمانان نسبت به این کشور را شکل داده است. با این حال، شواهد و قرائن موجود نشان می‌دهد که در هیچ مقطعی از تاریخ معاصر شدت و دامنه مخالفت‌ها و اعتراضات جهانی علیه سیاست‌های واشنگتن تا این اندازه آشکار، گسترده و شفاف نبوده است. به‌علاوه در هیچ مقطعی از تاریخ ایالات متحده، عملکرد هیئت

حاکمه آمریکا تا این اندازه تنش‌زا، بی‌منطق و غیرقابل تحمل نبوده و در عین حال بی‌اعتنایی علیه اعتراضات افکار عمومی تا این اندازه علنی و رسمی نبوده است.

در نگاه کلی، سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه خصلمتی توسعه‌گرا داشته و در صدد است که ارزش‌های حاکم بر منطقه را دگرگون و الگوهای ارزشی غیربومی را مستقر کند. در عین حال، به دنبال ایجاد یا شکل دادن به ساختارها و هویت آنها بر اساس الگوهای غیربومی است.

این کشور خواهان مشروعیت بخشیدن به هنجارهای لیبرال و اعتبار بخشیدن به نهادها و ساختارهای مبتنی بر ارزش‌های لیبرالیسم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. این فرایند نیازمند زمان زیادی است و به همین دلیل باید انتظار داشت حضور آمریکا در منطقه طولانی باشد. علاوه بر این آمریکا برای جامه عمل پوشاندن به چنین اهدافی که در راستای برنامه‌های امپریالیستی‌اش می‌باشد از راهکارهای گوناگونی استفاده می‌نماید که همه بر مبنای دیپلماسی عمومی عمومی پایه‌گذاری شده است. با این حال، مسائل تأثیرگذار بر نگرش مسلمان نسبت به ایالات متحده جنبه‌های پایداری از روابط ایالات متحده با خاورمیانه می‌باشد و بعید است حل و فصل هر یک از این مسائل به عصر تازه‌ای از مودت میان ایالات متحده و مردمان خاورمیانه سوق پیدا کند. تاکنون اقداماتی برای حل این مشکلات پیشنهاد شده است، ولی کارایی نداشته و علاج تمامی مشکلات نیستند. در واقع، موضوع مهم تغییر سیاست‌های کنونی ایالات متحده در قابل خاورمیانه است که وقوع چنین چیزی بعید است.

در این زمینه، برخی صاحب‌نظران انجام اقدامات زیر را برای کاهش چنین مشکلاتی توصیه می‌کنند:

تداوم تلاش‌ها برای از بین بردن نابرابری اقتصادی از طریق کمک‌ها و برنامه‌های

تجاری؛

تلاش برای مقابله با برداشت‌های نادرست؛

کسب حمایت گسترده‌تر از سیاست‌های ایالات متحده در عراق؛

ترسیم چارچوبی تازه برای مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل؛

تشویق نظام‌های سیاسی بازتر در خاورمیانه.

اما ماهیت نظامی - امنیتی روابط آمریکا با دولت‌های خودکامه منطقه و کاهش گرایش مردم خاورمیانه به شبکه‌های رادیو و تلویزیونی آمریکا همانند رادیو ساوا و شبکه الحره همه نشان از عدم کارایی و موفقیت دیپلماسی عمومی این کشور در منطقه برای مقابله با افزایش احساسات ضد آمریکایی دارد. حتی این اقدامات نتیجه عکس داده و تنفر مردم منطقه نسبت به آمریکا را افزایش داده است. به‌هرحال، نمی‌توان فرضیات برخی از صاحب‌نظران غربی مبنی بر حسادت مسلمانان نسبت به قدرت و موفقیت غرب و به‌خصوص ایالات متحده و مخالفت آنان با ارزش‌هایی نظیر آزادی و دموکراسی را عامل آمریکاستیزی آنان دانست. هم‌اکنون کشورهای بزرگ و کوچکی همچون کانادا و نروژ وجود دارند که به‌ترتیب از رفاه و پیشرفتی همانند ایالات متحده و اسرائیل برخوردارند، ولی مورد غبطه هیچ مسلمانی نیستند. در عین حال، بر اساس آمار و معیارهای "خانه آزادی" (Freedom House)، ۸۸ کشور در جهان "کشور آزاد" (Free Country) محسوب می‌شوند و ایالات متحده در این زمینه تنها نیستند که بگوییم مسلمانان با ارزش‌ها و آزادی‌های آنان مخالف هستند. در رد دلیل دیگر از سوی متفکران غرب که می‌گویند که عامل اصلی دولت‌های ضعیف و ناکارآمد به‌ویژه در سرزمین‌های عربی هستند، باید گفت که اگر این چنین است پس چرا آمریکاستیزی را در کشورهای موفق‌تری همچون کره جنوبی شاهد هستیم. بنابراین، منطقی است که بگوییم خصومت مسلمانان با ایالات متحده بیش از هرچیز به سوء استفاده آنان از قدرت در روابط خود با دیگر کشورهای اسلامی ارتباط پیدا می‌کند.

۱۵۶

مطالعات
قدرت

سازمان بسیج اساتید
سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۹۰

منابع

<<http://media.gallup.com/MuslimWestFacts/PDF/GALLUPMUSLIMSTUDIESIslamandWest2107FINALrev.pdf>>

<http://uscpublicdiplomacy.com/pdfs/Anna_Tiedeman_Beers.pdf>

1950. Cambridge: Cambridge University Press.-1938

Arndt, R.T. (2005). American Cultural Diplomacy in the Twentieth Century, Washington, D.C.: Potomac Books.

Berkowitz, B. (2004). NED Targets Venezuela. Z Magazine Online:

berkowitz.pdf-bill-by-venezuela-targets -<<http://www.zcommunications.org/ned>

Broadcasting Board of Governors,(2010). Radio Sawa and Alhurra TV: Performance Update, January 2010.

Broadcasting Board of Governors,(2011). Quarter of Egyptians Tune to Alhurra During February 17, 2011. Recent Crisis,

Carpenter, J.S. , Wittes, T. C. (2009). "Ditching democracy in Egypt?" Middle East Strategy at Harvard, May 29, 2009.

in-Cavell, C. S. (2001). The National Endowment for Democracy and the export of "made America" democracy (Doctoral dissertation). University of Massachusetts, Amherst, MA.-

Clark, W. (2007, 29 June). Philanthropic Imperialism: the National Endowment for Democracy. International Endowment for Democracy (NED):

http://www.iefd.org/articles/philosophical_imperialism.php#1

Clayton, P. (2011). "Poll: Internet Use in Egypt Remained High During Protest: Alhurra Audience Tripled," USC Center on Public Diplomacy, February 17, 2011.

Path to Security?" Condoleezza Rice, "Why Promoting Freedom Is the Only Realistic
tonpost.com/wp Washington Post, December 11 2005, quoted in: <http://www.washingtonpost.com/article/2005/12/09/AR2005120901711.html>

Congress, House, Committee on International Relations, "The Role of Public Diplomacy in Terrorism Campaign: Hearings before the Committee on International -Support of the Anti Relations", 107th Cong

Conry, B. (1993, November 8). Loose Canon: The National Endowment for Democracy. Foreign Policy Briefing, No. 27. The Cato

H. (2011). "With Egypt, Diplomatic Words Often Fail," New York Times, January Cooper, 29, 2011.

Council on Foreign Relations, Finding America's Voice: A Strategy for Reinvigorating U.S. .2003 ",Public Diplomacy

(2003). Cultural Diplomacy and the United States Government: A Survey, Cummings, Jr. Washington, D.C: Center for Arts and Culture.

Dalacoura, K.(2003).Engagement or Coercion? Weighing Western Human Rights Policies -towards Tur

87.Foreign Policy, Democracy',Diamond,L. (1992). 'Promoting Discourse & Society, 12 (3).

H.B. (2001). "Globalization and Cultural Diplomacy," an Art, Culture and the Feigenbaum, .National Agenda Issue Paper of the Center for Arts and Culture, Washington, DC

Fitzpatrick, K. R. (2006). The Ethics of "Soft Power:" Examining the Moral Dimensions of U.S. Public Diplomacy. paper presented at the annual convention of International Studies Association, San Diego, CA.

Fraser, M. (2003). *Weapons of Mass Distraction: Soft Power and American Empire*. Toronto: Key Porter Books.

Freedom House report, "Freedom in the World", Selected Data from Freedom House's Annual Global Survey of Political Rights and Civil Liberties, 2008,

<<http://www.freedomhouse.org/uploads/fiw08launch/FIW08Tables.pdf>>

Gallup World Poll, "Muslims and Americans: The Way Forward", Special Report: Muslim World, 2006,

Americanism in the -Gentzkow, M.A, Shapiro, J.M. (2004). "Media, Education and Anti Muslim World", *Journal of Economic Perspectives*, Vol. 18, No. 3, Summer 2004.

<http://home.uchicago.edu/~jmshapir/antiamer.pdf>

Gilboa, E. (2006). *Public Diplomacy: The Missing Component in Israel's Foreign Policy*. *Israel Affairs*, 12 (4).

Glassman, J.K. (2011). *Strategic Public Diplomacy: The Case of Egypt*, Bipartisan Policy case -diplomacy -public -Center: <http://www.bipartisanpolicy.org/library/report/strategic-egypt->

Goldman, E.G, Berman, L. (2000). "Engaging the world—First impressions of the Clinton foreign policy legacy," in Colin Campbell and Bert A. Rockman, eds., *The Clinton Legacy* (New York: Chatham House).

Gramsci, A. (1971). *Selections from the Prison Notebooks of Antonio Gramsci*. trans. Quentin Smith. New York: International Publishers.-Hoare and Geoffrey Nowell

Hall, S. (1977). *Culture, the Media and the Ideological Effect*. In: Curran, J., Gurevitch, M. & Woollacott, J. *Mass Communication and Society*. London: Edward Arnold.

Hess, S. & Kalb, M. L. (2003). *The Media and the War on Terrorism*. Washington, DC: Brookings Institution Press.

Huntington, S. (1991). *The Third Wave: Democratization in the Late Twentieth Century*. Norman, OK: Oklahoma University Press.

Independent Auditors' Report. (2008, January 10). National Endowment for Democracy: http://www.ned.org/docs/07annual/PDFs/NED_AR_Financials07.pdf

Afairs.InternationalofInstituteRoyalLondon:key, Iran and Egypt,

Lansford, T. (2007). *Imperialism, Cultural*. In: Benjamin, T. *Encyclopedia of Western Colonialism since 1450*. Detroit: Macmillan Reference USA.

Macey, D. (2001). *The Penguin Dictionary of Critical Theory*. London: Penguin Books

Mirrlees, T. (2006). *American Soft Power, or, American Cultural Imperialism*. In C. P.

Mooers, *The New Imperialists: Ideologies of Empire*. Oxford, UK: Oneworld.

, *The Diplomacy of Ideas: U.S. Foreign Policy and Cultural Relations*F. (1981 Ninkovitch, Cambridge: Cambridge University Press.

- Ninkovitch, F. (1981). *The Diplomacy of Ideas: U.S. Foreign Policy and Cultural Relations*,
- Nye, J. S. (2004). *Soft Power: The Means to Success in World Politics*. New York: Public Affairs.
- Oktar, L. (2001). *The Ideological Organization of Representational Processes in the Presentation of Us and Them*.
- Making, -Parmar, I. (2004). *Institutes of International Affairs: Their Role in Foreign Policy Opinion Mobilization and Unofficial Diplomacy*. In: Stone, D & Denham, A. *Think Tank Traditions: Policy Research and the Politics of Ideas*. Manchester: Manchester University Press.
- Paul, R. (2003, October 11). *National Endowment for Democracy: Paying to Make Enemies of America*. Antiwar.com: <<http://www.antiwar.com/paul/paul79.html>>
- Pew Research Center's Global Attitudes. (2011). *bama's Challenge in the Muslim World, Arab Spring Fails to Improve U.S. Image*. May 17, 2011.
.image/1/-us -improve -to -fails -spring -http://www.pewglobal.org/2011/05/17/arab
- Duschinsky, M. (1991). *Foreign Political Aid: the German Political-Pinto*
- Rampton, SH., Stauber, J. (2003). *Weapons of Mass Deception: The Uses of Propaganda in Bush's War on Iraq*, New York: Tarcher/Penguin.
- Rauth, R. K. (1988). "The Myth of Cultural Imperialism." *The Freeman*, a publication of the World," *The Washington Richard N. Haass*, "Toward Greater Democracy in the Muslim Quarterly, Summer 2003, p. 138
- Y. (2003). *Cultural Exchange and the Cold War*, State College: Pennsylvania State Richmond, Richmond, Y. (2003). *Cultural Exchange and the Cold War*, State College: Pennsylvania StateUniversity Press.
- Samuels, D. (1995). *At Play in the Fields of Oppression*. *Harper's Magazine*:
<http://harpers.org/archive/1995/05/0002056>
- Saunders, F.S. (1999). *The Cultural Cold War: The CIA and the World of Arts and Letters* . New York: The New Press, 1999.
- Schiller, H. (1976). *Communication and Cultural Domination*, New York: International Arts and Sciences Press.
- Schiller, H. I. (1969). *Mass Communications and American Empire*. New York: A. M. Kelley.
- Schultz, G. P. (1997). "Diplomacy in the Information Age" Paper presented at the Conference on Virtual Diplomacy, U.S. Institute of Peace, Washington, D.C.
- NewIslamist Parties in Jordan and Yemen, Schwedler, J. (2006). *Faith in Moderation*: Press. University York: Cambridge
- governmental -Shelley, B. (2000). *Political globalization and the politics of international non organizations*. *Australian Journal of Political Science*, 35 (2). // Carothers, T. (1996). *The*

resurgence of United States political development assistance to Latin America in the 1980s.
In: Whitehead, L. The international dimensions of democratization. New York: Oxford University Press.

M. (2011). "U.S. Warns Against Blocking Social Media, Elevates Internet Freedom Policies," Washington Post, Jan 28, 2011.

Mohammadi, A. (1997). The Many Cultural Faces of Imperialism. In Golding, P. & Sreberny Harris, P. Beyond Cultural Imperialism: Globalization, Communication and the New International Order. Thousand Oaks, CA: Sage Publications.

Statement of Principles and Objectives. (1992). National Endowment for Democracy (NED): objectives-and-principles-of-<http://www.ned.org/publications/statement>

Stone, D. (2004). Introduction: Think Tanks, Policy Advice and Governance. In: Stone, D & Denham, A. Think Tank Traditions: Policy Research and the Politics of Ideas. Manchester: Manchester University Press.

Telhami, SH. (2008). 2008 Annual Arab Public Opinion Poll Survey of the Anwar Sadat Chair for Peace and Development at the University of Maryland (with Zogby International March 2008),
<http://sadat.umd.edu/surveys/2008%20Arab%20Public%20Opinion%20Survey.ppt>

Tiedeman, A. (2004). "U.S. Public Diplomacy in the Middle East", 4 May 2004,

Tornlinson, J. (1991). Cultural Imperialism: A Critical Introduction, Baltimore: Johns Hopkins University Press.

Tuch, H. (1990). Communicating with the World. New York: St. Martin's Press

United States Advisory Commission on Public Diplomacy. (2005). Retrieved from U.S. Department of State: <<http://www.state.gov/documents/organization/55989.pdf>>

United States Government Accountability Office, U.S. Public Diplomacy, State Department Muslim Audiences Lack Certain Communication Elements and Face -- Efforts to Engage Significant Challenges, May 2006, <<http://www.gao.gov/new.items/d06535.pdf>>

University Press.

White, L. A. (2001). "Reconsidering cultural imperialism theory". Transnational Broadcasting S

Wright, R & Al Kamen. (2005). "U.S. Outreach to Islamic World Gets Slow Start, 39 Cultural Diplomacy and The National Interest Minus Leaders," The Washington Post, April 18, 2005, p. A2.